

لنین

بیداری آسیا

مجموعه مقالات

فهرست :

از مقاله « ماده سوخت در سیاست جهانی »
دموکراسی و جنبش نارودنیکی در چین
پایان جنگ ایتالیا با ترکیه
تجدد چین

اروپائیان متمدن و آسیائیهای وحشی
بیداری آسیا

طبقه کارگر و مسئله ملی

اروپای عقب مانده و آسیای پیشرو

درباره غرور ملی ولیکاروسها

از جزوه « سوسیالیسم و جنگ » (بخشی از فصل یکم)

از مقاله « درباره کاریکاتور مارکسیسم و درباره اکونومیسم امپریالیستی »

از پاسخ به پرسشهای کارل ویگاند مخبر خبرگزاری آمریکایی "Universal Service"

به اتحاد انقلابی هندوستان

گزارش کمیسیون مأمور مسائل ملی و مستعمراتی در کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در

تاریخ ژوئیه سال ۱۹۲۰

به مناسبت جشن دهمین سالگشت روزنامه پر اودا

درباره مسئله ملیتها و یا «خودمختار کردن»

درباره مسئله ملیتها و یا «خودمختار کردن» (ادامه)

از مقاله بهتر است کمتر اما بهتر باشد

توضیحات

ماه سوخت در سیاست جهانی

جنبش انقلابی در این اواخر با چنان نیرویی در کشورهای مختلف آسیا و اروپا متظاهر گردید که از مبارزه بین المللی پرولتاریا مرحله ای جدید و بمراتب عالیترا از پیش با روشنی کافی در برابر ما نمایان میگردد.

در ایران ضد انقلابی (۱) روی داد که بنحوی خاص خود جنبه های روسی انحلال دومای اول (۲) و قیام روسی اواخر سال ۱۹۰۵ (۳) را در خود گرد آورد. سپاهیان تزار روسیه که مفتضحانه از ژاپونیا شکست خوردند (۴) با ابراز جد و جهد در خدمت ضد انقلاب، انتقام میگیرند. پس از قهرمانی های آنان در تیربارانها و لشگرکشیهای سرکوبی، کتکزدنها و غارتها در روسیه نوبت به قهرمانیهای همان قزاقها در سرکوبی انقلاب ایران رسید. اینکه نیکولای رومانف (۵) در رأس ملاکین چرنیه سووتنی (۶) و سرمایه داران مرعوب از اعتصابات و جنگ داخلی، علیه انقلابیون ایران بیداد میکند، مفهومیست، و نخستین بار نیست که نقش دژخیمان بین المللی نصیب سپاهیان مسیح پرست روسیه میشود. اینکه انگلستان ریاکارانه کنار نشسته و علناً نسبت به ارتجاعیون ایران و هواداران استبداد بیطرفی دوستانه مراعات میکند پدیده ای از نوع دیگر است. بورژواهای لیبرال انگلستان که از رشد جنبش کارگری در کشور خود بخشم آمده و از اعتلای مبارزه انقلابی در هندوستان ترسیده اند، بیش از

پیش، با صراحتی بیشتر، با شدتی روزافزون نشان میدهند که وقتی کار به بیداری مبارزه توده علیه سرمایه، علیه سیستم استعماری سرمایه داری، یعنی علیه اسارت و غارت و اجحاف میکشد، «متمدن ترین» «رجال» سیاسی اروپا که عالیترین مکتب مشروطیت را گذرانده اند به چه وحوشی مبدل میگرددند. وضع انقلابیون ایران، در کشوری که صاحبان هندوستان (۷) از یکطرف و دولت ضدانقلابی روسیه از طرف دیگر تقریباً برای تقسیم آن بین خود آماده شده اند، دشوار است. اما مبارزه سرسخت در تبریز و کامیابیهای نظامی مکرر انقلابیون که دیگر - بنظر میرسید - بکلی منکوب شده اند، نشان داد که اشرار شاه حتی با کمک لیاخوفهای روسی و دیپلماتهای انگلیسی، از پایین با شدیدترین مقاومت روبرو میشوند. چنین جنبش انقلابی، که میتواند به تلاش برای عودت استبداد مقاومت نظامی نشان بدهد و میتواند قهرمانان این تلاشها را وادار نماید که برای گرفتن کمک به بیگانگان رجوع کنند - ممکن نیست نابود شود و کاملترین پیروزی ارتجاع ایران در این شرایط فقط به مقدمه قیامهای نوین توده های مردم بدل میگردد.

در ترکیه جنبش انقلابی برهبری ترکیه جوان (۸) در ارتش پیروز شد. البته این پیروزی، نیمه پیروزی و حتی بخش کوچکی از پیروزیست زیرا نیکولای دوم ترکیه (۹) فعلاً با وعده ای استقرار مجدد قانون اساسی معروف ترکیه خود را خلاص کرده است. ولی اینگونه نیمه پیروزیها در انقلابات، چنین گذشتهای ناگزیر و عجولانه حکومت سابق بهترین ضامن تحولات نوین و بمراتب شدیدتر و حادثر جنگ داخلیست که توده های وسیع تر مردم را بخود جلب میکند. و مکتب جنگ داخلی برای ملتها بیهوده تمام نمیشود. این مکتب دشواریست و دوره کامل آن حتماً پیروزیهای ضدانقلاب، بیداد ارتجاعیون غضبناک، سرکوبی سبعانه شورشیان بدست حکومت سابق و نظایر آن را در خود جمع دارد. اما فقط فضل فروشان دوآتشفه و مومیائی هائی که بکلی عقل را از دست داده اند ممکنست بعلت ورود ملل به این مکتب رنجبار اشک بریزند. این مکتب شیوه جنگ داخلی را به طبقات ستمدیده

میاموزد، انقلاب پیروزمندانه را به آنان میاموزد، آن کینه ای را، که بردگان محروم، کودن و جاهل همیشه در دل خود پنهان میدارند، و بردگان عالم به ننگ بردگی خود را به بزرگترین قهرمانیهای تاریخی رهبری میکند، در توده های بردگان کنونی متمرکز میسازد.

در هندوستان بردگان بومی سرمایه داران «متمدن» انگلیسی اتفاقاً در اوقات اخیر موجب تشویش نامطبوعی برای «آقاها» خود شده اند. تعدی و تاراجی که اسلوب انگلیسی اداره هندوستان نامیده میشود بی پایان است. چنین فقر توده ها و گرسنگی مزمن مردم در هیچ جای جهان - البته باستثنای روسیه - نظیر ندارد. لیبرال ترین و رادیکال ترین رجال بریتانیای آزاد از قبیل جون مورلی (Morley) (۱۰) - شخصیتی در نظر کادتهای (۱۱) روس و غیرروس و ستاره روزنامه نگاری «مترقی» (در عمل - کاسه لیس سرمایه) - در مقام زمامداران هندوستان به چنگیزخانهای (۱۲) واقعی مبدل میگرددند که میتوانند تمام تدابیر «اسکات» سکنه تحت حکومت خود حتی شلاق زدن معترضین سیاسی را تصویب کنند! روزنامه کوچک و هفتگی سوسیال دموکراتهای انگلیسی بنام «Justice» («عدالت») از طرف این ارادل لیبرال و «رادیکال» نظیر مورلی در هندوستان ممنوع شده است. اما وقتی کایر هاردی نماینده پارلمان انگلستان، رهبر «حزب مستقل کارگر» (Independent Labour Party) جرات کرد متهورانه به هندوستان برود و درباره ابتدائی ترین خواسته های دموکراسی با بومیان صحبت کند، تمام مطبوعات بورژوازی انگلستان علیه «شورش» جنجال برپا کرد. و حالا بانفوذترین روزنامه های انگلستان با دندان قرچه از «مبلغینی» صحبت میکنند که آرامش هندوستان را برهم میزنند، و احکام دادرسان و تدابیر سرکوبی اداری را که بشیوه خالص روسی پلیوه (۱۳) علیه روزنامه نگاران دموکرات هند صادر میگردد تحسین و تمجید میکنند. اما در هندوستان خیابان شروع به پشتیبانی از نویسندگان و پیشوایان سیاسی خود نموده است. حکم رذیلانه شغالهای انگلیسی که

برای تیلاک (Tilak) (۱۴) دموکرات هندی صادر گردید - او به تبعید درازمدت محکوم گردید و ضمناً در اثر استیضاحی که اینروزها در مجلس عوام انگلستان شد واضح گردید که هندیهای عضو هیئت منصفه ببراءت او رای داده‌اند و حکم محکومیت او با آراء اعضای انگلیسی هیئت منصفه صادر گردیده است! - انتقامی که نوکران کیسه پول از این دموکرات کشیدند، در بمبئی موجب دموستراسیون‌های خیابانی و اعتصاب گردید. در هندوستان هم دیگر پرولتاریا تا حد مبارزه سیاسی آگاهانه توده‌ای رشد کرده است - و اکنون که کار بدینجا کشیده پس در هندوستان فاتحه طرز حکومت انگلیسی - روسی خوانده شده است! اروپائیان با غارت استعماری کشورهای آسیا توانستند یکی از آنها، ژاپن را، برای فتوحات بزرگ نظامی که ترقی مستقل ملی آنکشور را تامین نموده است، آبدیده کنند. جای هیچگونه تردیدی نیست، که غارت چند صدساله هندوستان بدست انگلیسها، که مبارزه کنونی این اروپائیهای «متمدن» علیه دموکراسی ایران و هند، ملیونها و دهها ملیون پرولتاریا را در آسیا آبدیده میکند، همانطور (مانند ژاپونیا) برای مبارزه پیروزمندان برضد ستمگران آبدیده میکند. کارگر آگاه اروپائی دیگر رفقای آسیائی دارد و شماره این رفقا نه روز بروز، بلکه ساعت بساعت افزایش خواهد یافت.

جنبش انقلابی علیه نظام قرون وسطائی در چین نیز طی ماههای اخیر با نیروی خاصی متظاهر گردیده است. البته هنوز نمیتوان در مورد این نهضت بخصوص چیز معینی گفت - اطلاعات درباره آن بسیار کم و خبر شورش در نقاط مختلف چین بسیار زیادست - ولی رشد نیرومند «روح نوین» و «تمایلات اروپائی» در چین، بخصوص بعد از جنگ روسیه و ژاپون، تردیدناپذیر، و بنابر این گذار از شورشهای قدیمی چینی به جنبش آگاهانه دموکراتیک هم ناگزیر است. اینکه برخی از شرکا غارت استعماری اینبار خود را مشوش احساس کردند از رفتار فرانسویها در هندوچین مشهود است: آنها به «حکومت تاریخی»

چیز کمک کردند تا انقلابیون را سرکوب نماید! آنها بهمین اندازه
برای تمامیت مستملکات آسیائی «خود» در جوار چین واهمه
داشتند.

روزنامه «پرولتاری»،
شماره ۳۳، ۲۳ ژوئیه
(۵ اوت) سال ۱۹۰۸

لنین، کلیات آثار،
چاپ پنجم روسی،
جلد ۱۷، صص ۱۷۹ - ۱۷۴.

دموکراسی و جنبش نارودنیکی در چین

مقاله * سون یاتسن (۱۵) رئیس جمهور موقت جمهوری چین که ما از روزنامه سوسیالیستی "Le Peuple" چاپ بروکسل نقل کرده ایم برای ما، روسها، فوق العاده جالب توجه است. ضرب الملی معروفست که میگوید: از کنار گود بهتر دیده میشود. سون یاتسن ناظری بینهایت جالب «از کنار گود» است، زیرا او که شخصی بشیوه اروپائی تحصیل کرده است، بقرار معلوم مطلقاً روسیه را نمیشناسد. و این نماینده بشیوه اروپائی تحصیل کرده دموکراسی پیروزمند و مبارز چین که جمهوری را برای خود بدست آورده (۱۶) - کاملاً مستقل از روسیه، از تجربه روسی و از آثار روس - مسائلی مطلقاً روسی را در قبال ما قرار میدهد. دموکرات مترقی چینی عیناً مانند روس قضاوت میکند. شباهت او به نارودنیک (۱۷) روس آنقدر زیادست که به یکسانی کامل اندیشه های اساسی و یک سلسله عبارات جداگانه میرسد.

از کنار گود بهتر دیده میشود. پلاتفرم دموکراسی کبیر چین - زیرا مقاله * سون یاتسن بویژه چنین پلاتفرمیست - ما را مجبور میکند و دستاویز مناسبی بما میدهد تا بار دیگر از نظرگاه وقایع نوین جهانی به مسئله * تناسب دموکراتیسم و جنبش نارودنیکی در انقلابهای بورژوازی کنونی آسیا بنگریم. این یکی از جدی ترین مسائلیست که در عصر انقلابی روسیه، که از سال ۱۹۰۵ آغاز گردید، در برابر روسیه قرار دارند، و بطوریکه از پلاتفرم

رئیس جمهور موقت جمهوری چین استنباط می‌گردد، بخصوص هرگاه این پلاتفرم با تکامل وقایع انقلابی در روسیه و ترکیه و ایران و چین مطابقت دارد، نه فقط در برابر روسیه، بلکه در برابر تمام آسیا قرار گرفته‌اند. روسیه در موارد بسیار زیاد و بسیار مهمی مسلماً یکی از ممالک آسیائیسیت و آنهم یکی از وحشی‌ترین کشورهای قرون وسطائی آسیا و تا حد ننگباری عقب‌افتاده.

دموکراسی بورژوازی روسیه - از سلف قدیمی و تنهای آن، هر تسن (۱۸) اعیانی گرفته تا نمایندگان کثیرالعهده آن، اعضای اتحاد دهقانی (۱۹) در سال ۱۹۰۵، نمایندگان ترودویک (۲۰) هر سه دوره اولیه مجلس دوما (۲۱) از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۱۲، رنگ نارودنیکی داشتند. اکنون ما میبینیم که دموکراسی بورژوائی چین نیز رنگ کاملاً یکسان نارودنیکی دارد. پس سون یات‌سن را نمونه گرفته و ببینیم «اهمیت اجتماعی» آرمانهای مولود جنبش انقلابی عمیق صدها و صدها میلیون مردمیکه اکنون جریان تمدن سره‌ایه داری سراسر جهان آنان را بکلی بخود جذب مینماید، در چیست.

هر سطر از پلاتفرم سون یات‌سن از دموکراتیسم صادقانه و مبارزه‌جویانه اشیاعست. درك کامل کمبودی انقلاب «نژادی». بدون يك ذره بیگانگی نسبت به سیاست، حتی بدون لاقیدی نسبت به آزادی سیاسی، حتی بدون جانشین کردن فکر تطابق استبداد چینی با «اصلاح اجتماعی» چینی، با تحولات مشروطیت چینی و نظایر آن. دموکراتیسم پیگیر با خواست جمهوری. طرح صریح مسئله وضع توده‌ها، درباره مبارزه توده‌ای، همدردی پرشور با زحمتکشان و استثمارشوندگان، ایمان به حقانیت آنها و به نیروی آنها.

واقعاً ایدئولوژی کبیر ملت واقعاً کبیری که میتواند نه فقط برای بردگی چند صدساله خود سوگواری کند، نه فقط آرزوی آزادی و برابری داشته باشد، بلکه با ستمگران چند صدساله چین مبارزه نماید در برابر ماست.

بخودی خود لازم میاید که رئیس جمهور موقت جمهوری وحشی

و بیجان و آسیائی چین را با رؤسای جمهور گوناگون جمهوریهای اروپا و آمریکا، در کشورهای واجد فرهنگ پیشرو مقایسه کنیم. در آنجا رؤسای جمهوریها یکسره سوداگر، عامل ویا بازیچه در دست بورژوازی هستند، که سراپا گندیده و به خون و کثافت آلوده است، نه به خون پادشاهان و خاقانها، بلکه به خون کارگرانی که بنام ترقی و تمدن بجرم اعتصابات تیرباران شده‌اند. رؤسای جمهوریهای آن کشورها نمایندگان بورژوازی هستند، که مدتهاست از تمام آرمانهای جوانی خود دست کشیده، بورژوازی که خود را بکلی روسپی نموده و خود را تمام و کمال به ملیونرها، میلیاردرها و فئودالهای بورژوا شده و نظائر آنان فروخته است.

در اینجا رئیس جمهور موقت آسیائی، دموکراتی انقلابیست سرشار از شرافت و قهرمانی خاص آن طبقه‌ای که از کوه پائین نمیرود، بلکه به قله کوه صعود میکند، که از آینده نمیترسد، بلکه به آن ایمان دارد و فداکارانه در راه آن پیکار میکند - طبقه‌ای که از گذشته متنفر است و میتواند جسم بیجان و متعفن این گذشته را که مایه اختناق تمام زنده‌هاست، بدور بیافکند، و برای حفظ امتیازات خود به حراست و اعاده گذشته متشبث نمیگردد.

پس چه شد؟ آیا این بدان معنی نیست، که غرب مادی پوسیده و پرتو روشنائی فقط از شرق مذهبی و عرفانی میتابد؟ نه، اتفاقاً بر عکس. این بدان معنیست که شرق قطعاً به جاده غرب پا گذاشته و از این ببعد **صدها و صدها میلیون** جدید مردم در مبارزه بخاطر آرمانهایی که غرب در راه آنها جان کند، شرکت میجویند. بورژوازی غرب که دیگر گورکن آن - پرولتاریا - در برابرش ایستاده است، پوسید. اما در آسیا هنوز بورژوازی هست که میتواند دموکراسی صادقانه و جنگاور و پیگیر را اقامه نماید، بورژوازی که رفیق براژنده* مبلغین بزرگ و رجال بزرگ فرانسه اواخر سده هجدهم است. (۲۲)

نماینده اصلی ویا تکیه‌گاه اساسی اجتماعی این بورژوازی آسیایی که هنوز برای انجام اقدامی مترقی از لحاظ تاریخی

استعداد دارد، دهقان است. در جنب او بورژوازی لیبرال است، که رجال آن مانند یوانگ شی کای (۲۳) بیش از هر چیز استعداد خیانت دارند: آنها دیروز از خاقان میترسیدند و در برابرش بندگی میکردند. بعداً - وقتی زور را دیدند، وقتی پیروزی دموکراسی انقلابی را احساس نمودند - آنها به خاقان خیانت ورزیدند، و فردا بخاطر زدوبند با یک خاقان «مشروطه خواه» جدید یا خاقان قدیمی به دموکراتها خیانت خواهند کرد.

بدون شور و هیجان عالی و صادقانه دموکراتیک، که آتش شوق را در دل توده‌های زحمتکش میافروزد و آنان را برای انجام امور شگفت‌انگیزی مستعد میسازد و در هر جمله^{*} پلاتفرم سون یات‌سن بچشم میخورد، آزادی واقعی ملت چین از بردگی چند صدساله محال میبود.

ولی در نارودنیکهای چینی این ایدئولوژی دموکراتیسم جنگاور اولاً با آرزوهای سوسیالیستی، با امید باینکه چین راه سرمایه‌داری را کنار خواهد زد، از سرمایه‌داری پیشگیری خواهد نمود و ثانیاً با برنامه و تبلیغ اصلاحات ارضی اساسی توأم است. بویژه همین دو جریان ایدئولوژیکی - سیاسی اخیر همان عنصری را تشکیل میدهند که جنبش **نارودنیک** را با معنی خاص این مفهوم، یعنی با وجوه تمایز آن از دموکراتیسم و با اضافات آن بر دموکراتیسم، بوجود میآورد.

منشأ و اهمیت این جریانها چیست و چگونه است؟

دموکراسی چین بدون شور و شوق عظیم روحی و انقلابی توده نمیتوانست نظام کهن را در چین سرنگون کند و جمهوری را بدست بیاورد. چنین شور و شوقی متضمن و مولد صمیمانه‌ترین غمخواری نسبت بوضع توده‌های رنجبر و آتشین‌ترین کینه‌ها نسبت به ستمگران و استثمارگران آنهاست. اما در اروپا و آمریکا که چینیهای پیشرو، و تمام چینیهها، آرمانهای آزادیبخش خود را از آنجا اقتباس نموده‌اند، چون این شور و شوق را گذرانده‌اند، دیگر نوبت رهائی از بورژوازی یعنی نوبت سوسیالیسم رسیده است. از اینجا ناگزیر حسن نظر دموکراتهای چینی نسبت به سوسیالیسم، سوسیالیسم ذهنی آنها بوجود میآید.

آنها ذهناً سوسیالیست هستند، زیرا با ستمگری و استثمار توده‌ها مخالفند. اما شرایط عینی چین، کشوری عقب‌مانده و کشاورزی و نیمه فئودالی از این ستمگری و از این استثمار فقط يك شكل معين تاريخی خاص بخود، یعنی فئودالیسم را در دستور روز زندگانی ملت تقریباً پانصد ملیونی میگذارد. فئودالیسم بر سیادت زندگانی کشاورزی و اقتصاد طبیعی استوار بود؛ منشا استثمار فئودالی دهقان چینی وابستگی او باین یا به آن شکل بزمین بود؛ فئودالها، همه با هم و جدا جدا، با خاقانی که در رأس رژیم قرار داشت مبین سیاسی این استثمار بودند.

و اینک معلوم میشود که در عمل از اندیشه‌ها و برنامه‌های ذهنی سوسیالیستی این دموکرات چینی برنامه^{*} «تغییر تمام مبنای حقوقی» فقط یگانه «مالکیت اموال غیر منقول»، برنامه امحاء فقط یگانه استثمار فئودالی بدست میاید.

ماهیت نارودنیکی سون یات‌سن و برنامه^{*} مترقی و جنگاورانه و انقلابی اصلاحات ارضی بورژوا دموکراتیک و تئوری گویا سوسیالیستی او در اینست.

این تئوری، هرگاه آنرا از نظر اصول بررسی نمائیم، تئوری «سوسیالیست» مرتجع خرده بورژوازی است. زیرا آرزوی اینکه میتوان در چین از سرمایه داری «پیشگیری نمود» و اینکه در پرتو عقب‌ماندگی چین «انقلاب اجتماعی» در آنجا آسانتر است و نظایر آن کاملاً ارتجاعیست. و خود سون یات‌سن با ساده لوحی بیمانند و میتوان گفت بکری، تئوری ارتجاعی نارودنیکی خود را تار و مار میکند و به آنچه زندگی به اذعان آن وادارش میسازد، اذعان مینماید - بویژه: اینکه «چین در آستانه^{*} ترقی صنعتی» (یعنی سرمایه داری) «عظیمیست»، اینکه در چین «بازرگانی» (یعنی سرمایه داری) «بمقیاس شگرفی دامنه خواهد یافت»، اینکه «ما پس از ۵۰ سال شانگهایهای بسیاری خواهیم داشت»، یعنی شهرهای چند ملیونی، مراکز ثروت و غنای سرمایه داری و احتیاج و فقر پرولتاریایی.

اینک سنوال میشود - و لب مطلب در اینست، جالبترین نکته ای که غالباً مارکسیسم کاذب لیبرال بی‌برگ و بار و عقیم

شده در برابر آن وامیماند در اینست - سؤال میشود که آیا سون یات سن بر اساس تئوری اقتصادی ارتجاعی خود واقعاً از برنامه ارضی ارتجاعی دفاع میکند؟

نکته مهم اینست که دفاع نمیکند. دیالکتیک روابط اجتماعی چین هم در اینست که دموکراتهای چینی که صادقانه با سوسیالیسم در اروپا موافقند، آنرا به تئوری ارتجاعی مبدل نمودند و براساس این تئوری ارتجاعی «پیشگیری» از سرمایه داری، برنامه ارضی صرفاً سرمایه داری، بعداً کسر سرمایه داری را عملی میسازند!

واقعاً هم «انقلاب اقتصادی» که سون یات سن با آن طمطراق و ابهام در آغاز مقاله خود از آن صحبت میکند به چه چیزی منجر میگردد؟

به پرداخت عایدات زمین بدولت، یعنی به ملی کردن زمین از طریق یک نوع مالیات واحدی بشیوه هنری جورج (۲۴) منجر میگردد. در «انقلاب اقتصادی»، که سون یات سن پیشنهاد و تبلیغ میکند، مطلقاً جز این هیچ چیز واقعی دیگری وجود ندارد. تفاوت ارزش زمین در نواحی دورافتاده روستایی و در شائکهای، تفاوت در میزان عایدات است. ارزش زمین عایدات زمینست که به سرمایه تبدیل گردیده است. کاری بکنند که «افزایش ارزش» زمین به «مالکیت مردم» درآید، یعنی عایدات زمین را، یعنی مالکیت زمین را بدولت بدهند یا عبارت دیگر: زمین را ملی کنند.

آیا در چهارچوب سرمایه داری چنین اصلاحی ممکنست؟ نه تنها ممکنست، بلکه خالصترین، تا حد اکثر پی گیر و تا انتها درجه کاملترین شکل سرمایه داریست. مارکس در «فقر فلسفه» باین مطلب اشاره کرد، در جلد سوم «کاپیتال» مفصلاً اثبات نمود، و در مباحثه با رودبرتوس در «تئوریهای ارزش اضافی» با وضوح خاصی تکمیل نمود.

ملی کردن زمین امکان میدهد که عایدی مطلق (۲۵) از بین برده شود و فقط عایدی متغییر را باقی میگذارد. بموجب آموزش مارکس ملی کردن زمین یعنی مرتفع ساختن هرچه بیشتر انحصار

قرون وسطایی و روابط قرون وسطایی از کشاورزی، آزادی هر چه بیشتر معاملات در بازرگانی زمین، سهولت هر چه بیشتر در تطبیق کشاورزی با بازار، شوخی تاریخ در اینست که جنبش نارودنیکی بنام «مبارزه با سرمایه داری» در کشاورزی چنان برنامه اصلاحات ارضی را اجرا مینماید که تحقق کامل آن بمعنی تکامل هرچه سریعتر سرمایه داری در کشاورزی میبود.

کدام ضرورت اقتصادی انتشار پیشروترین برنامه های بورژوا دموکراتیک در مورد زمین را در یکی از عقب مانده ترین کشورهای دهقانی آسیا ایجاب نموده است؟ ضرورت تخریب فئودالیسم در تمام اشکال و مظاهر آن.

هرچه چین بیشتر از اروپا و ژاپن عقب میماند بهمان نسبت هم تجزیه و انحطاط ملی، آنرا بیشتر تهدید مینمود. فقط قهرمانی توده های انقلابی مردم که در ساحه سیاست استعداد ایجاد جمهوری چین و در ساحه فلاحت استعداد تامین هرچه سریعتر ترقی سرمایه داری را از طریق ملی کردن زمین داشت، خواهد توانست چین را «متجدد» کند.

اما اینکه چنین موفقیتی حاصل خواهد شد و تا چه درجه ای - مسئله ای دیگر است. کشورهای مختلف در انقلاب بورژوازی خود مدارج مختلف دموکراتیسم سیاسی و فلاحتی را عملی میساختند و ضمناً با ترکیبهای بسیار رنگارنگ. اوضاع بین المللی و تناسب نیروهای اجتماعی چین این مسئله را حل خواهد کرد. خاقان لاید فئودالها و بوروکراسی و روحانیون چینی را متحد خواهد ساخت و احیاء رژیم گذشته را تدارك خواهد دید. یوانگشی کای نماینده آن بورژوازی که تازه توانسته بود از لیبرال سلطنت طلب به لیبرال جمهوریخواه مبدل شود (برای مدت زیادی؟) سیاست کج دار و مریض بین سلطنت و انقلاب را اجرا خواهد نمود. دموکراسی بورژوازی انقلابی که سون یات سن مبین آنست بدرستی راههای «تجدد» چین را در تکامل هرچه بیشتر فعالیت مبتکرانه، قطعیت و شهامت توده های دهقانی در امر اصلاحات سیاسی و ارضی جستجو مینماید.

بالاخره، چون بر شماره شانگهایها در چین افزوده خواهد

شد پرولتاریای چین هم افزایش خواهد یافت. لابد پرولتاریای چین این یا آن حزب سوسیال دموکرات کارگری چین را ایجاد خواهد نمود که تخیلات خورده بورژوازی و نظرات ارتجاعی سونیات سن را انتقاد خواهد کرد و لابد هسته انقلابی دموکراتیک برنامه سیاسی و ارضی او را با دلسوزی تفکیک و حفاظت خواهد کرد و ترقی و تکامل خواهد داد.

روزنامه «نیفسکایا زویندا»، شماره
۱۷، ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۱۲.
امضا: ول. ایلین

لنین، کلیات آثار، چاپ
پنجم روسی، جلد ۲۱،
صص ۴۰۶-۴۰۰.

پایان جنگ ایتالیا با ترکیه

بقراریکه از تلگرافها مستفاد میگردد نمایندگان مختار ایتالیا و ترکیه شرایط مقدماتی صلح را امضا کرده‌اند.

ایتالیا «فاتح شد». یکسال قبل ایتالیا برای غارت سرزمینهای متعلق به ترکیه به افریقا هجوم برد و از این بعد ترابلس به ایتالیا تعلق خواهد داشت (۲۶). زاید نخواهد بود هرگاه به این جنگ نمونه‌ای استعماری دولت «متمدن» قرن بیستم نظری بیافکنیم.

چه چیز این جنگرا برپا کرد؟ آزمندی سردمداران مالی و سرمایه‌داران ایتالیایی که به بازار جدید احتیاج دارند، که به موفقیت‌های امپریالیسم ایتالیا نیازمندند.

این جنگ چه بود؟ کشتارگاه مکمل و متمدن انسانی، کشت و کشتار اعراب با کمک «جدیدترین» توپها.

اعراب متهورانه مقاومت میکردند. وقتی در اوائل جنگ دریاسالارهای ایتالیایی با بی‌احتیاطی ۱۲۰۰ ملوانرا پیاده کردند، اعراب به آنها حمله ور شده و تا ۶۰۰ نفرا کشتند. «بکیفر» این عمل ایتالیائیها تا ۳۰۰۰ عربرا قتل عام کردند، خانواده‌هاییرا یکجا نابود و سر بریدند، زنان و کودکانرا مقتول نمودند. ایتالیائیها ملتی متمدن و مشروطه‌خواه هستند. نزدیک به هزار تن از اعراب بدار آویخته شدند.

تلفات ایتالیائیها از ۲۰ هزار نفر بیشتر بود؛ از آنجمله ۱۷۴۲۹ نفر بیمار، ۶۰۰ نفر مفقودالاضر و ۱۴۰۵ نفر کشته شدند.

این جنگ برای ایتالیائیها متجاوز از ۸۰۰ میلیون لیر یعنی بیش از ۳۲۰ میلیون روبل تمام شد. بیکاری وحشت‌انگیز، رکود صنایع عواقب این جنگ است.

قریب ۱۴۸۰۰ نفر از اعراب مقتول گردیدند. باوجود «صلح» جنگ در واقع ادامه خواهد یافت، زیرا قبایل عرب در داخل قاره افریقا و دور از سواحل مطیع نخواهند شد. مدت درازی باز با سرنیزه و گلوله و طناب و آتش و هتک ناموس زنان، آنها را «متمدن» خواهند کرد.

البته ایتالیا از سایر ممالک سرمایه‌داری نه بهتر است و نه بدتر. همه این ممالک بدست بورژوازی که بخاطر منبع جدید درآمد از هیچگونه کشتارگاهی روگردان نیست، بیکسان اداره میشوند.

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۲۲، صص
۱۱۳-۱۱۴.

روزنامه «پراودا»، شماره
۱۲۹، ۲۸ سپتامبر سال
۱۹۱۲. امضا: ت.

تجدد چین

اروپای متمدنی و متمدن به احیا شدن چین ابراز علاقه نمیکنند. چهار صد ملیون آسیایی عقبمانده به آزادی نائل گردیده و برای شرکت در حیات سیاسی از خواب برخاسته اند. يك چهارم سکنه کره زمین باصطلاح از خواب زمستانی بیدار شده و به روشنائی و جنبش و مبارزه روی آورده است.

اروپای متمدن را باین مطلب کاری نیست. تاکنون حتی جمهوری فرانسه هنوز جمهوری چین را برسمیت نشناخته است! بزودی در اینباره در مجلس نمایندگان فرانسه استیضاح خواهد شد.

علت این بیاعتنایی اروپا چیست؟ علت آنست که در همه جای غرب بورژوازی امپریالیستی فرمانرواست که تا سه چهارم پوسیده و آماده است در برابر تدبیرهای «غلاظ و شداد» علیه کارگران و یا بخاطر پنج کاپیک منفعت اضافی بر روبل تمام «تمدن» خود را به هر ماجراجویی بفروشد. این بورژوازی فقط بصورت تکه ای از شکار به چین نگاه میکند. شکاری که حالا دیگر - پس از آنکه روسیه مغولستان را با «نوازش در آغوش گرفت» - میتوان گفت که ژاپونیا و انگلیسها و آلمانها و سایرین تکه تکه اش خواهند کرد.

ولی با تمام اینها تجدد چین پیشرفت میکند. در حال حاضر انتخابات پارلمان - نخستین پارلمان کشور استبدادی سابق -

آغاز میگردد. مجلس نمایندگان از ۶۰۰ و مجلس «سنا» از ۲۷۴ نماینده مرکب خواهد بود.

حق انتخابات نه همگانیست و نه مستقیم. فقط کسانی که بیش از ۲۱ سال عمر داشته و دست کم دو سال در محل حوزه انتخاباتی ساکن باشند، هرگاه در حدود دو روبل مالیات مستقیم میپردازند و یا دارائیشان در حدود پانصد روبل باشد حق انتخاب دارند. ابتدا انتخاب کنندگان را انتخاب میکنند و سپس آنها نمایندگان را انتخاب میکنند.

چنین حقوق انتخاباتی نشاندهنده اتحاد دهقانان مرفه الحال با بورژوازی است درحالیکه پرولتاریا وجود ندارد و یا بکلی ناتوانست.

خصلت احزاب سیاسی چین نیز نشاندهنده همین موضوعست. احزاب عمده سه تاست:

(۱) حزب «رادیکال سوسیالیست» که در آنهم مانند حزب «توده‌ای سوسیالیست» ما (و ۹/۱۰ «سوسیال رولوسیونرها») اصولاً هیچگونه سوسیالیسمی وجود ندارد. این حزب، حزب دموکراسی خورده بورژوازیست. خواستهای عمده آن: وحدت سیاسی چین، ترقی بازرگانی و صناعت «در جهت اجتماعی» (جمله‌ای بهمان اندازه مبهم مانند جملات «اصل رنجبری» و «مساوات» در نزد نارودنیکها و اسارهای ما)، حفظ صلح.

(۲) حزب دوم - حزب لیبرالها. لیبرالها با حزب رادیکال سوسیالیستها متحد شده و با هم «حزب ملی» را تشکیل میدهند. با احتمال قریب بیقین این حزب در نخستین پارلمان چین اکثریت خواهد داشت. رهبر این حزب دکتر سون یات‌سن معروفست. حال او بخصوص به تنظیم نقشه شبکه راه آهن پهناوری مشغولست (برای اطلاع نارودنیکهای روسی: سون یات‌سن این اقدام را بخاطر آن انجام میدهد که چین سرنوشت سرمایه داری را «دور بزند!»).

(۳) حزب سوم - حزب «اتحاد جمهوریخواهان» نامیده میشود - یکی از نمونه‌های آنست که در سیاست تابلوها تا چه درجه فریبنده هستند! در واقع این حزب - حزب محافظه‌گاریست که

بطور عمده به صاحبان مناصب، ملاکین، بورژواهای شمال چین یعنی عقب مانده ترین بخش چین متکیست. حزب «ملی» بطور عمده حزب چین جنوبیست که صنعتی تر و مترقی تر و تکامل یافته تر است.

تکیه گاه اصلی «حزب ملی» توده های وسیع دهقانانست. پیشوایان آن روشنفکران تربیت شده خارج هستند.

آزادی چین را اتحاد دموکراسی دهقانی و بورژوازی لیبرال بدست آورده است. آیا دهقانانی که حزب پرولتاریا رهبریشان نمیکند خواهند توانست مواضع دموکراتیک خود را علیه لیبرالهایی، که فقط منتظر فرصت مناسب هستند تا به سمت راست بجهند، حفظ کنند - این نکته را آینده ای نزدیک نشان خواهد داد.

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۲۲، صص
۱۹۱ - ۱۸۹

روزنامه «پراودا»، شماره
۱۶۳، ۸ نوامبر سال ۱۹۱۲.
امضا: ت.

اروپائیان هتمدن و آسیائیهای وحشی

روتشتین سوسیال دموکرات معروف انگلیسی در مطبوعات کارگری آلمان از يك حادثه^{*} آموزنده و نمونه وار در هندوستان انگلیس صحبت میکند. این حادثه بهتر از هر بحث و مناظره ای بما نشان میدهد که چرا در این کشوری که بیش از سیصد ملیون نفر جمعیت دارد، انقلاب با چنین سرعتی رشد مییابد.

آرنولد روزنامه نگار انگلیسی که در شهر رانگون، شهر بزرگ یکی از ایالات هند، (با جمعیتی بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر) روزنامه ای منتشر میکند مقاله ای تحت عنوان «تمسخر دادگاه انگلیسی» درج نمود. در این مقاله اندریو (Andrew) دادرسی انگلیسی محل افشاء گردیده بود. بمناسبت این مقاله آرنولدرا به یکسال زندان محکوم نمودند، ولی او کار را ادامه داد و چون در لندن ارتباطاتی داشت تا مراجع عالیہ لندن «کشاند». دولت هند راساً تعجیل کرد تا مدت مجازات را به ۴ ماه «تخفیف» بدهد، و آرنولد آزاد شد.

این جار و جنجال برای چه برپا شد؟

سرهنگ ماک کورمیک افسر انگلیسی معشوقه ای داشت، و دختر یازده ساله^{*} هندی بنام آنا کلفت معشوقه^{*} او بود. نماینده^{*} مبرز ملت متمدن آنا را با فریب بخانه^{*} خود برد و از او با جبر «ساک ناموس نمود و در خانه محبوسش کرد.

چنین پیشامد کرد که پدر آنا به بستر مرگ افتاد و بدنبال دختر خود فرستاد. آنوقت تمام سکنه^{*} دهکده از ماجرا مطلع

شدند. مردم از خشم بجوش و خروش آمدند. پلیس ناگزیر شد
قرار بازداشت ماك كورميك را صادر نماید.

اما دادرس اندریو او را با ضمانت از بازداشت آزاد نمود و
بعدا پس از يك سلسله بیشرمانه ترین تحقیقها نسبت به قانون
ماك كورميك را تبرئه کرد! همانطور که تمام آقایان نجیبزاده
در اینگونه موارد عمل میکنند سرهنگ مبرز ادعا میکرد که آنرا
فاحشه است و برای اثبات پنج نفر گواه آورد. اما دادرس اندریو
به شنیدن اظهارات هشت نفر گواهی که مادر آنها آورده بود ابراز
تمایل نکرد!

وقتی آرنولد روزنامه نگار را بجرم تهمت محاکمه میکردند رئیس
دادگاه «سر» («جناب اشرف») فوکس به آرنولد اجازه نداد پرونده
را با اظهارات شهود بررسی کند.

برای همه واضحست که در هندوستان هزارها و ملیونها
حادثه نظیر این روی میدهد. فقط شرایط کاملا استثنائی به
آرنولد «مفتری» (پسر روزنامه نگار ذینفوذ لندن!) امکان داد که
از زندان رها شود و مطلب را افشا نماید.

فراموش نکنید که لیبرالهای انگلستان «بهترین» آدمهای خود
را در رأس اداره هندوستان میگمارند. چندی قبل نایب السلطنه
هندوستان، رئیس ماك كورمیکها، اندریوها و فوکسها، نویسنده
معروف رادیکال، «ستاره علوم اروپا»، «محترمتترین فرد» در نظر
هر لیبرال اروپایی و روسی، جون مورلی (Morley) بود.

دیگر روحیه «اروپایی» در آسیا بیدار شده است: ملل آسیا
آگاهی دموکراتیک یافته اند.

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۲۳، صص
۹۰ - ۸۹.

روزنامه «پراودا»، شماره ۸۷،
۱۴ آوریل سال ۱۹۱۳.
امضا: W

بیداری آسیا

نگر از زمانیکه چین بعنوان نمونه ای از کشورهای خموده* کامل چند صدساله مشهور بود مدت زیادی میگذرد؟ اما حالا در چین حیات سیاسی در غلیانست، جنبش اجتماعی و اعتلای دموکراتیک در جوش و خروشست. پس از جنبش سال ۱۹۰۵ (۲۷) روسیه انقلاب دموکراتیک سراسر آسیا - ترکیه، ایران، چین را فرا گرفته است. جوشش تخمیر در هندوستان انگلیس افزایش میابد

جالبست که جنبش انقلابی دموکراتیک اکنون هم هند هلند، جزیره جاوه و سایر مستعمرات هلند را که تا ۴۰ میلیون جمعیت دارند فرا گرفته است.

مروجین این جنبش دموکراتیک عبارتند از: اول، توده‌های مردم جاوه که در میانشان نهضت ناسیونالیستی تحت پرچم اسلام بیدار شده است. دوم، سرمایه داری از اروپائیهای بومی شده روشنفکران محلی را بوجود آورد که هوادار استقلال هند هلند هستند. سوم، سکنه چینی جاوه و سایر جزایر که تعدادشان به قدر کافی زیادست، جنبش انقلابی را از میهن خود به آنجا آورده‌اند.

وان راوستین مارکسیست هلندی ضمن تشریح این بیداری هند هلند خاطر نشان می‌تمايد که استبداد دیرین و خودسری دولت هلند اکنون در میان توده‌های سکنه* بومی با مقاومت و اعتراض جدی روبرو میشود.

پدیده‌های معمولی دوران قبل از انقلاب آغاز میگردد. با سرعتی شگفت‌انگیز اتحادیه‌ها و احزابی بوجود می‌آیند. دولت آنها را ممنوع میکند و باینوسیله خشم بیشتر و رشد جدید جنبش را برمی‌انگیزد. مثلاً چندی پیش دولت هلند «حزب هندی» را بعلت آنکه در اساسنامه و برنامه‌اش از تمایل به استقلال سخن رفته است، منحل کرد. «قلتشن‌های» هلندی (ضمناً باید گفت که باتوافق کلریکالها و لیبرالهای هلندی: لیبرالیسم اروپائی گنبدیده است!) در این تمایل تلاش جنایتکارانه‌ای برای جدا شدن از هلند مشاهده کردند! البته حزب منحل با اسم دیگری احیاء گردید. در جاوه اتحاد ملی بومیان بوجود آمد که هم‌اکنون ۸۰۰۰۰ عضو دارد و میتینگهای پرجمعیتی برپا میکند. جلوگیری از پیشرفت جنبش دموکراتیک محالست.

سرمایه‌داری جهانی و جنبش سال ۱۹۰۵ روسیه آسیا را بکلی بیدار کردند. صدها ملیون جمعیت جهل‌زده که در رکود قرون وسطائی بتوحش دچار شده بودند برای زندگانی نوین و برای مبارزه در راه حقوق بدوت انسانی، برای دموکراسی بیدار شدند.

کارگران کشورهای مترقی جهان با علاقه و شور و شوق مراقب این رشد پرتوان جنبش آزادیبخش جهانی در تمام بخشهای کره زمین و در تمام اشکال آن هستند. بورژوازی اروپا که از نیروی جنبش کارگری ترسیده است خود را به آغوش ارتجاع، نظامیان، کشیشان و جهل‌پروران انداخت. اما پرولتاریای ممالک اروپایی و دموکراسی جوان ممالک آسیایی که سرشار از اطمینان به قوای خود و اعتماد به توده‌های مردم است، جای این بورژوازی را که زنده زنده می‌کند، میگیرد.

بیداری آسیا و آغاز مبارزه برای حکومت پرولتاریای مترقی اروپا نشانه فصل نوین تاریخ جهانست که در ابتدای قرن بیستم گشوده شد.

روزنامه «پراودا»، شماره ۱۰۳، لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
۷ مه سال ۱۹۱۳. روسی، جلد ۲۳، صص
امضا: ف. ۱۴۵ - ۱۴۶

طبقه کارگر و مسئله ملی

روسیه از نظر ملی کشوری رنگارنگ است. سیاست دولت، سیاست ملاکین که مورد پشتیبانی بورژوازیست سرپا از ناسیونالیسم چرنوسوتنی آکنده است.

لبه تیز این سیاست علیه اکثریت ملل روسیه که اکثریت مسکنه آنها تشکیل میدهند، متوجه است. در کنار این سیاست، ناسیونالیسم بورژوائی سایر ملتها (لهستانیها، یهودیها، اوکرائینیها، گرجیها و دیگران) سر بلند میکند و میکوشد طبقه کارگر را با مبارزه ملی و یا مبارزه برای فرهنگ ملی از وظائف عظیم جهانیش منحرف گرداند.

اهمیت مسئله ملی ایجاب میکند که این مسئله از طرف تمام کارگران آگاه بروشنی مطرح و حل گردد.

هنگامیکه بورژوازی باتفاق مردم، باتفاق زحمتکشان برای آزادی مبارزه میکرد، از آزادی کامل و برابری کامل حقوق ملتها دفاع مینمود. کشورهای مترقی، سوئیس، بلژیک، نروژ و سایرین نمونه بدست ما میدهند که چگونه در نظام اجتماعی واقعاً دموکراتیک ملت‌های آزاد با صلح و صفا کنار هم بسر میبرند و یا با صلح و صفا از هم جدا میشوند.

اکنون بورژوازی از کارگران میترسد، در جستجوی اتحاد با پوریشکیویچ‌ها (۲۸) و ارتجاعست، به دموکراتیسم خیانت میکند، از ستم‌گری و یا عدم برابری حقوق ملتها دفاع مینماید و کارگران را با شعارهای ناسیونالیستی فاسد میسازد.

. در دوران ما فقط پرولتاریاست که از آزادی حقیقی ملتها و از وحدت کارگران کلیه ملل دفاع میکند.

برای اینکه ملل مختلف با صلح و صفا کنار هم بسر ببرند و یا (وقتی مناسب باشد) از هم جدا شوند و دولتهای مختلف بوجود بیاورند، برای اینکار دموکراتیسم کاملی که طبقه کارگر از آن دفاع میکند، ضروریست. برای هیچ ملتی و برای هیچ زبانی حتی يك امتیاز هم نباید قائل شد! بدون کوچکترین اجحاف و بدون کوچکترین بیعدالتی نسبت به اقلیت ملی! - اینهاست اصول دموکراسی کارگری.

سرمایه داران و ملاکین آرزومندند که بهر قیمتی شده کارگران ملل مختلف را از هم جدا کنند، اما خود این صاحبان قدرت بعنوان سهامداران «بنگاهائی» که ملیونها «منفعت» دارد (نظیر معادن طلای لنا (۲۹)) بخوبی باهم دمساز میشوند - و ارتودوکسهای روسی و یهودیها و روسها و آلمانیها و لهستانیها و اوکرائینیها، همه* کسانی که دارای سرمایه هستند متفقاً کارگران همه* ملتها را استثمار میکنند.

کارگران آگاه خواهان وحدت کامل کارگران تمام ملتها در همه و در هر گونه سازمانهای کارگری معارفی و حرفه ای و سیاسی و نظایر آن هستند. بگذار حضرات کادتها خود را با نفی کردن ویا کوچک نمودن برابری حقوق اوکرائینیها مفتضح کنند. بگذار بورژوازی همه* ملتها با جملات دروغین درباره فرهنگ ملی، درباره وظائف ملی و غیره و غیره خود را دلخوش کند.

کارگران نخواهند گذاشت با هیچگونه نطقهای شیرین درباره فرهنگ ملی ویا «خودمختاری ملی فرهنگی» تفرقه میانشان بیاندازند. کارگران تمام ملتها متفقاً، یکجا، در سازمانهای مشترك از آزادی کامل و از برابری کامل حقوق - ضامن فرهنگ واقعی - دفاع میکنند.

کارگران در سراسر جهان فرهنگ بین المللی خود را که مبلغین آزادی و دشمنان ستمگری از مدتها پیش تدارك دیده اند، ایجاد میکنند. کارگران در برابر جهان کهنه، جهان ستم ملی، نفاق ملی ویا منازعات ملی، جهان نوین وحدت ترحمتکشان

تمام ملتها را قرار میدهند که در آن برای حتی يك امتیاز،
حتی برای کوچکترین ستمگری انسان بر انسان دیگر جایی
نیست.

لنین، کلیات آثار،

چاپ پنجم روسی،

جلد ۲۳، صص ۱۵۰ - ۱۴۹.

روزنامه «پراودا»،

شماره ۱۰۶،

۱۰ مه سال ۱۹۱۳.

اروپای عقب‌مانده و آسیای پیشرو

مقابله^{*} این کلمات خلاف‌گویی بنظر می‌رسد. کیست که نداند اروپا پیشرو و آسیا عقب‌مانده است؟ ولی با اینحال در کلماتی که برای عنوان این مقاله انتخاب شده است حقیقت تلخی نهفته است.

در اروپای متمدن و پیشرو، با تکنیک پیشرو و درخشانش، با فرهنگ غنی و همه‌جانبه و با مشروطیتش آن لحظه^{*} تاریخی فرا رسیده که در آن بورژوازی فرمانروا، از خوف پرولتاریا که بطور روزافزونی در حال رشد و استحکام است، از کلیه^{*} نظامات عقب‌مانده، زوال‌یابنده، قرون وسطایی پشتیبانی مینماید. بورژوازی در حال زوال برای حفظ بردگی مزدوری که در حال تزلزل است با تمام نیروهای زوال یافته و زوال‌یابنده متحد میگردد.

در اروپای پیشرو فرمانروایی با بورژوازی است که از تمام اصول عقب‌مانده پشتیبانی میکند. در زمان ما اروپا پیشرو است ولی نه از دولت سر بورژوازی، بلکه علی‌رغم آن، زیرا تنها پرولتاریاست که دائماً بر تعداد کثیر مبارزان راه یک آینده^{*} بهتر میافزاید، تنها اوست که حصومت بی‌امان ارتش خود را نسبت به عقب‌ماندگی، وحشیگری، امتیازات، بردگی و تحقیر انسان نسبت بانسان حفظ میکند و آنرا بسط و توسعه میدهد. در اروپای «پیشرو» تنها طبقه^{*} پیشرو پرولتاریاست. و حال آنکه بورژوازی، که هنوز در قید حیات است، بمنظور حفظ بردگی

محتضر سرمایه داری برای هر گونه وحشیگری، درندگی و جنایتی آماده است.

تصور نمیرود برای نشان دادن درجه * فساد تمام بورژوازی اروپا بتوان مثالی بارزتر از این آورد که این بورژوازی بخاطر مقاصد آزمندانه * کارگردانان مالی و سرمایه داران شیاد در آسیا از ارتجاع پشتیبانی میکنند.

در آسیا همه جا جنبش دموکراتیک نیرومندی نشو و نما مییابد و بر وسعت دامنه آن افزوده میشود و مستحکم میگردد. در آنجا بورژوازی هنوز باتفاق مردم برضد ارتجاع گام برمیدارد. شوق زندگی و فرهنگ و آزادی در صدها میلیون نفر بیدار میشود. چه وجد و شعفی این جنبش جهانی در قلوب کلیه * کارگران آگاهی که میدانند راه کلکتیویسم از دموکراسی میگذرد تولید مینماید! چه علاقه * عمیقی نسبت به آسیای جوان سرپای وجود دموکراتهای شرافتمند را فرا گرفته است!

ولی اروپای «پیشرو» چه میکند؟ چین را چپاول مینماید و بدشمنان دموکراسی و آزادی در چین کمک میکند!

اینك يك حساب كوچك ساده ولی آموزنده. قراردادی برای واگذاری وام جدید به چین برضد دموکراسی چین منعقد گردیده است: «اروپا» طرفدار یوانگ شی کای است که به تهیه * بساط دیکتاتوری نظامی مشغول است. چرا اروپا طرفدار اوست؟ بخاطر يك معامله * پرسود. مجموع وام قریب ۲۵۰ میلیون روبل است که در مقابل هر ۱۰۰ روبل ۸۴ روبل پرداخت میشود. بدین طریق بورژواهای «اروپا» به چینیها ۲۱۰ میلیون میپردازند؛ و حال آنکه از خریداران برگهای وام ۲۲۵ میلیون میگیرند. بفرمائید در ظرف چند هفته ۱۵ میلیون روبل سود خالص! آیا حقیقتاً این يك سود «خالص» نیست؟

ولی اگر مردم چین این وام را برسمیت نشناختند چطور؟ بالاخره چین جمهوری است و اکثریت پارلمان هم با وام مخالف است؟

اوه، آنوقت است که اروپای «پیشرو» فریادش درباره *

«تمدن»، «نظم»، «فرهنگ» و «میهن» بلند میشود! آنوقت است که اروپا توپها را بیرون میکشد و باتفاق یوآنگ شی کای ماجراجو، خائن و دوست ارتجاع این جمهوری آسیای «عقب مانده» را سرکوب میکند!

تمام اروپای فرمانروا، تمام بورژوازی اروپا با تمام نیروهای ارتجاع و قرون وسطایی در چین متحد است. در عوض تمام آسیای جوان، یعنی صدها میلیون زحمتکش در آسیا، در وجود پرولتاریای کلیه کشورهای متمدن، متحد مطمئنی دارند. هیچ نیرویی در جهان قادر به جلوگیری از پیروزی این پرولتاریا که هم ملت‌های اروپا و هم ملت‌های آسیا را آزاد خواهد کرد، نخواهد بود.

لنین، کلیات آثار،

چاپ پنجم روسی،

جلد ۲۳، صص ۱۶۷ - ۱۶۶.

روزنامه «پراودا»،

شماره ۱۱۳،

۱۸ مه سال ۱۹۱۳.

درباره غرور ملی ولیکاروسها

این روزها چقدر دربارهٔ ملیت و میهن سخن میگویند و از آن دم میزنند و درباره‌اش فریاد میکشند! وزرای لیبرال و رادیکال انگلستان، عدهٔ بیشماری از پوبلیسیست‌های «پیشرو» فرانسه (که کاملاً با پوبلیسیست‌های ارتجاع هم‌آواز درآمده‌اند)، جمع کثیری از میرزابنویسهای دستوری و کادت (۳۰) و نیز نویسندگان ترقیخواه روسیه (حتی برخی از نارودنیکها (۳۱) و «مارکسیستها») همه با هزاران آهنگ به نغمه‌سرایی دربارهٔ آزادی و استقلال «میهن» و عظمت اصل استقلال ملی مشغولند. در اینجا نمیتوان تشخیص داد که حداقل بین مداح جیره‌خوار نیکلای رومانوف دژخیم یا شکنجه‌دهندگان سیاهان و مردم هند از یکطرف و خرده‌بورژوازی جاهلی که از روی کودنی یا سست‌عنصری «موافق با جریان» شنا میکند، از طرف دیگر، از کجا شروع میشود. و آنکهی تشخیص این موضوع اهمیتی هم ندارد. ما در اینمورد با جریان مسلکی بسیار عریض و عمیقی روبرو هستیم که ریشه‌های آن با منافع حضرات ملاکان و سرمایه‌داران ملتهای عظمت‌طلب پیوند بس محکمی دارد. هر سال دهها و صدها میلیون، صرف ترویج عقایدی میشود که بحال این طبقات سودمند است: آسیاب بزرگی است که از هر سو آب در آن میریزند: از منشیکوف (۳۲) شوینیست با ایمان گرفته تا آنهاییکه اپورتونیسیم یا سست‌عنصری شوینیست‌شان کرده

است - نظیر پلخائف و ماسلف، روبانوویچ و اسمیرتف، کراپوتکین و بورتسلف (۳۳).

ما سوسیال دموکراتهای ولیکاروس هم میکوشیم تا روش خود را نسبت باین جریان مسلکی روشن سازیم. برای ما نمایندگان ملت عظمت طلب انتهای خاوری اروپا و بخش بزرگی از آسیا سزاوار نیست اهمیت عظیم مسئله ملی را فراموش کنیم؛ - بخصوص در کشوری که بحق آنرا «زندان ملل» مینامند؛ - بخصوص هنگامیکه در خاور دور اروپا و نیز در آسیا، سرمایه داری، یک سلسله از ملتهای «جدید» بزرگ و کوچک را بجنبش زندگ، و آگاهی واداشته و بیدار ساخته؛ - بخصوص در لحظه ای که سلطنت تزاری میلیونها از افراد ولیکاروس و «ملتهای غیر روسی» را تحت سلاح درآورده تا یک سلسله از مسائل ملی را طبق منافع شورای متحده اعیان (۳۴) و کوچکها و کرسٹفنیگها، دالگاروکفها، کوتلرها و رودیچفها (۳۵) «حل نماید».

آیا ما پرولتارهای آگاه ولیکاروس از حس غرور ملی ببری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خورد و میهن خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش میکنیم توده های زحمتکش آن (یعنی نه دهم جمعیت آن) را بسطح زندگی آگاهانه دموکراتها و سوسیالیستها ارتقاء دهیم. برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگویی و ستمگری و اهانتی است که دژخیمان تزاری و اشراف و سرمایه داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند. ما افتخار میکنیم که به این زورگوئیا از محیط ما یعنی ولیکاروسها پاسخ شایسته داده شد؛ ما افتخار میکنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف (۳۶)، دکابریستها (۳۷) و انقلابیهای رازنوجینتس سالهای هفتاد (۳۸) قرن گذشته را پرورش داد؛ ما افتخار میکنیم که طبقه کارگر ولیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده ها را بوجود آورد و دهاتی ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دموکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیشها و ملاکان پرداخت.

ما بخاطر داریم که چگونه نیم قرن پیش چرنیشفسکی (۳۹) دموکرات ولیکاروس، که زندگی خود را وقف انقلاب نمود گفت:

«این ملت تیره بخت، ملت بردگان است، از بالا تا پایین - همه برده اند» (۴۰). ولیکاروسهایی که برده بی پرده و یا در پرده اند (برده در مقابل سلطنت تزاری) دوست ندارند این کلمات را بیاد آورند. و حال آنکه بعقیده ما اینها کلماتی بود حاکی از عشق واقعی نسبت به میهن، عشقی که از فقدان انقلابی‌گری در توده‌های اهالی ولیکاروس در سوز و گداز بود. در آنزمان این انقلابی‌گری وجود نداشت. امروز هنوز کم است ولی بهرحال دیگر وجود دارد. ما از حس غرور ملی سرشاریم زیرا ملت ولیکاروس نیز یک طبقه انقلابی بوجود آورد، ملت روس نیز ثابت نمود که قادر است سرمشقهای عظیمی در مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم به بشریت بدهد و کارش تنها تالانهای عظیم، چوبه‌های دار، سیاه چالها و گرسنگی کشیدن‌های عظیم و خاکساری مطلق در برابر کشیشها، تزارها، ملاکان و سرمایه داران نیست.

ما از حس غرور ملی سرشاریم و بهمین جهت است که بویژه از گذشته برده‌وار خود (که در آن ملاکان اشراف دهاتی‌ها را بجنگ میکشانند تا آزادی مجارستان، لهستان، ایران و چین را مختنق سازند) و از اکنون برده‌وار خویش که باز هم همان ملاکان بیاری سرمایه داران، ما را بجنگ میکشانند تا لهستان و اوکراین را خفه کنند و نهضت دموکراتیک را در ایران و چین سرکوب نمایند و باند رومانف‌ها (۴۱)، بوبرینسکی‌ها و پوریشکویچ‌ها (۴۲) را که مایه ننگ حیثیت ملی ولیکاروس ما هستند تقویت کنند، بیزاریم. هیچکس گناهکار نیست که برده بدنی آمده ولی برده‌ایکه، نه تنها در راه آزادی خویش نمی‌کوشد، بلکه بردگی خویش را نیز موجه جلوه‌گر ساخته و آنرا زیب و زینت میدهد (مثلاً خفه کردن لهستان، اوکراین و غیره را «دفاع از میهن» ولیکاروس‌ها مینامد) چاکر دون صفتی است که طبعاً در انسان حس خشم و نفرت و تحقیر برمی‌انگیزد.

«ملتی که بر ملتهای دیگر ستم روا میدارد نمیتواند آزاد باشد»، این از سخنان مارکس و انگلس بزرگترین نمایندگان دموکراسی پیگیر قرن نوزدهم - آموزگاران پرولتاریای انقلابی است. و ما کارگران ولیکاروس، که از حس غرور ملی سرشاریم

میخواهیم بهر قیمتی شده است کشور ولیکاروس به کشوری آزاد و وارسته و مستقل و دموکراتیک و جمهوری و سربلند مبدل گردد که بنای مناسباتش با کشورهای همسایه بر روی اصل مساوات بشری مستقر باشد نه بر روی اصل فئودالی امتیازات که موجب کسرشان این ملت بزرگ است. و همانا بدانجهت که ما چنین خواهانیم میگوئیم: در قرن بیستم در اروپا (ولو در خاور دور آن) نمیتوان «از میهن دفاع کرد» مگر اینکه با کلیه وسائل انقلابی برضد سلطنت و ملاکان و سرمایه داران میهن خود، یعنی بدترین دشمنان میهن خویش مبارزه نمود؛ - ولیکاروسها نمیتوانند «از میهن دفاع کنند» مگر اینکه در هر جنگی طالب شکست تزاریسم باشند، شکستی که برای نه دهم جمعیت ولیکاروس حکم کمترین بلا را دارد، زیرا تزاریسم نه تنها بر این نه دهم جمعیت از لحاظ اقتصادی و سیاسی ستم روا میدارد، بلکه با خودادن آنها به ستمگری نسبت به ملت‌های غیر و به استتار ننگ خویش از طریق عبارت پردازی‌های سالوسانه و ظاهراً میهن‌پرستانه اخلاقشان را تباہ می‌کند، خوارشان میسازد، حیثیت‌شانرا برباد میدهد و رذالت می‌اندازد.

شاید بما اعتراض کنند که بغیر از تزاریسم و در زیر بال و پر همین تزاریسم نیروی تاریخی دیگر یعنی سرمایه داری ولیکاروس نیز بوجود آمده و تحکیم یافته است که مناطق وسیعی را از لحاظ اقتصادی متمرکز و متحد نموده و بدین‌طریق کار متری انجام میدهد. اما چنین اعتراضی سوسیالیست - شوینیست‌های کشور ما را، که بهتر بود آنها را سوسیالیست‌های تزاری پوریشکویچی بنامیم (همانطور که مارکس لاسالی‌ها را سوسیالیست‌های پادشاهی پروس (۴۳) نامید)، تبرئه نکرده، بلکه شدیدتر متهم مینماید. حتی فرض کنیم که تاریخ، مسئله را بمنفع سرمایه داری عظمت‌طلب ولیکاروس و بضرر صد و یک ملت کوچک حل کند. این موضوع استبعادی ندارد زیرا، تمام تاریخ سرمایه - تاریخ زورگویی و غارتگری، خونریزی و رذالت است. و ما هم

بهیچوجه طرفدار حتمی ملت‌های کوچک نیستیم؛ ما، در صورت
 برابری سایر شرایط، بدون چون و چرا طرفدار مرکزیت و مخالف
 با ایدآل خورده بورژوازی در مورد مناسبات فدراتیوی هستیم.
 ولی حتی در این صورت هم اولاً وظیفهٔ ما دموکراتها (تا چه رسد
 به سوسیالیستها) این نیست که به رومانف - بوبرینسکی -
 پوریشکویچ کمک کنیم تا اوکرائین و غیره را خفه کنند.
 بیسمارک، بشیوهٔ خود یعنی بشیوهٔ یونگری (۴۴)، یک عمل
 تاریخی (۴۵) مترقی انجام داد ولی وای بحال آن «مارکسیستی»
 که روی این اساس بفکر افتد کمک سوسیالیستها به بیسمارک
 را موجه جلوه‌گر سازد! ضمناً باید گفت که بیسمارک با متحد
 نمودن آلمانیهای پراکنده، که از ملت‌های دیگر ستم میدیدند بتکامل
 اقتصادی کمک میکرد. و حال آنکه شکفتگی اقتصادی و تکامل
 سریع کشور ولیکاروس لازمه‌اش اینست که این کشور از قید
 زورگویی ولیکاروسها نسبت به ملت‌های دیگر آزاد باشد - این
 اختلاف را ستایشگران شبه - بیسمارک‌های واقعاً روسی ما
 فراموش مینمایند.

ثانیاً، اگر تاریخ مسئله را بنفع سرمایه‌داری عظمت طلب
 ولیکاروس حل نماید، آنوقت از اینجا چنین برمی‌آید که نقش
 سوسیالیستی پرولتاریای ولیکاروس، بعنوان محرك اصلی انقلاب
 کمونیستی که سرمایه‌داری بوجود آورنده آنست، بطریق اولی
 نقش عظیمی خواهد بود. و اما برای انقلاب پرولتاریا تربیت
 طولانی کارگران با روح برابری کامل ملی و برادری امری ضروری
 است. بنابراین همانا از نقطهٔ نظر منافع پرولتاریای ولیکاروس
 تربیت طولانی توده‌ها با روح مدافعهٔ کاملاً قطعی، پیگیر،
 جسورانه و انقلابی از برابری کامل حقوق و حق کلیه ملل مورد
 ستم ولیکاروسها در تعیین سرنوشت خویش امریست ضروری.
 مصالح غرور ملی ولیکاروسها (منظور مفهوم برده‌وار آن نیست)
 و مصالح سوسیالیستی پرولتارهای ولیکاروس (منظور کلیهٔ
 پرولتارهای دیگر) مطابقت دارد. سرمایه‌داری ما مارکس است که
 پس از دهها سال زندگی در انگلستان و نیمه انگلیسی شدن، بنفع

جنبش سوسیالیستی کارگران انگلستان، آزادی و استقلال ملی
ایرلند را طلب می‌کرد.

ولی سوسیال شوینیستهای خانگی ما، یعنی پلخائف و
سایرین در مورد اخیری که ما فرض و بررسی کردیم، نه فقط
بمیهن خود یعنی کشور ولیکاروس آزاد و دموکراتیک بلکه به
برادری پرولتاریایی کلیه * ملل روسیه، یعنی بامر سوسیالیسم
نیز خیانت خواهند ورزید.

روزنامه «سوسیال دموکرات»،
شماره ۳۵،
۱۲ دسامبر سال ۱۹۱۴.

لنین، کلیات آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۲۶، صص
۱۱۰ - ۱۰۶.

سوسیالیسم و جنگ

(بخشی از فصل یکم)

نظر سوسیالیستها به جنگ

سوسیالیستها همیشه جنگ بین ملت‌ها را بمنزله امری وحشیانه و سبعمانه تقبیح میکردند. اما نظر ما به جنگ با نظر پاسیفیست‌های بورژوازی (هواداران و مبلغین صلح) و آنارشئیستها تفاوت اصولی دارد. تفاوت ما با اولیها آنست که ما ارتباط ناگزیر جنگ را با مبارزه طبقات در درون کشور میفهمیم، عدم امکان نابودی جنگ را بدون نابودی طبقات و ساختن سوسیالیسم میفهمیم، و همچنین تفاوت ما در آنست که به قانونی بودن، مترقی بودن و ناگزیر بودن جنگهای داخلی، یعنی جنگهای طبقه ستمکش علیه ستمگران، بردگان علیه برده‌داران، دهقانان سرف علیه فئودالها، کارگران مزدور علیه بورژوازی، کاملاً اذعان میکنیم. فرق ما، مارکسیستها، با پاسیفیستها و آنارشئیستها در آنستکه به ضرورت مطالعه و بررسی تاریخی هر جنگی بطور علیحده (از نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیک مارکس) اذعان مینمائیم. در تاریخ بکرات جنگهایی وجود داشته که با وجود تمام وحشتها و سبعمیتها، فلاکتها و شکنجه‌هایی که مسلماً با هر جنگی مربوطست، مترقی بوده یعنی به تکامل بشریت سود میرسانده و به تخریب مؤسسات ارتجاعی بسیار مضر (مثلاً استبداد و یا فئودالیسم)، وحشیانه‌ترین حکومت‌های مطلقه اروپا (ترکیه و روسیه) کمک میکرده‌اند. باینجهت باید بویژه خصوصیات تاریخی جنگ کنونی را مورد بررسی قرار داد.

انواع تاریخی جنگهای عصر جدید

عصر جدید تاریخ بشریت را انقلاب کبیر فرانسه گشود. از آنزمان تا کمون پاریس، از سال ۱۷۸۹ تا سال ۱۸۷۱ یکی از انواع جنگها، آن جنگهایی بودند که خصلت مترقی بورژوازی یا آزادیبخش ملی داشتند. بعبارت دیگر مضمون اصلی و اهمیت تاریخی این جنگها سرنگونی حکومت مطلقه و فنودالیسم و کندن بنیاد آنها و برانداختن ظلم ملتهای بیگانه بود. باینجهت آنها جنگهای مترقی بودند، و تمام دموکراتهای انقلابی شرافتمند و همچنین کلیه سوسیالیستها در موقع اینگونه جنگها همیشه هوادار موفقیت آن کشوری (یعنی آن بورژوازی) بودند که به سرنگون و یا تخریب خطرناکترین پایه های فنودالیسم و حکومت مطلقه و ستمگری نسبت به ملل دیگر، کمک میکرد. مثلاً، در جنگهای انقلابی فرانسه (۴۶) عنصر غارت و فتح اراضی دیگران بدست فرانسویها وجود داشت، اما این موضوع ذره ای هم از اهمیت اساسی و تاریخی این جنگها که فنودالیسم و حکومت مطلقه را در سراسر اروپای فنودالی فرتوت سرنگون و متزلزل کردند، نمیکاهد، آلمان در جنگ فرانسه و پروس (۴۷) فرانسه را غارت کرد، ولی این مطلب اهمیت اساسی تاریخی این جنگ را که دهها میلیون ملت آلمان را از تفرقه فنودالی و ظلم دو مستبد، تزار روس و ناپلئون سوم، نجات داد، دگرگون نمیسازد.

تفاوت بین جنگ تعرضی و دفاعی

عصر سالهای ۱۷۸۹-۱۸۷۱ آثاری عمیق و خاطراتی انقلابی باقی گذاشت. قبل از سرنگون شدن فنودالیسم و سلطنت مطلقه و ظلم و ستم ملل بیگانه ممکن نبود از تکامل مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم صحبتی در میان باشد. سوسیالیستها وقتی از قانونیت جنگ «دفاعی» در مورد جنگهای چنین عصری صحبت میکردند، همیشه بخصوص این هدفها را که به انقلاب علیه

نظام قرون وسطائی و فنودالیسم منجر میگردید در نظر داشتند. سوسیالیستها همیشه از جنگ «دفاعی» معنی جنگ «عادلانه» را درك میکردند (و. لیکنخت (۴۸) یکبار همینطور هم بیان نمود). سوسیالیستها قانونی بودن، مترقی بودن، عادلانه بودن «دفاع از میهن» یا جنگ «دفاعی» را فقط باین معنی درك میکردند و حالا هم درك میکنند. مثلاً هرگاه فردا مراکش به فرانسه، هندوستان به انگلیس، ایران یا چین به روسیه و امثال و نظائر این کشورها اعلان جنگ بدهند صرف نظر از اینکه کدام يك ابتدا حمله کرده باشد این جنگها - جنگهای «دفاعی» و «عادلانه» خواهند بود. و هر سوسیالیستی از پیروزی ممالک مظلوم و وابسته و غیر کامل الحقوق بر دول «بزرگ» ستمگر و برده‌دار و غارتگر هواداری می‌کرد.

اما پیش خود مجسم کنید که برده‌داری که مالک صد برده است با برده‌دار دیگری که مالک ۲۰۰ برده است برای تقسیم «عادلانه‌تر» برده‌ها می‌جنگد. واضحست که اطلاق مفهوم جنگ «دفاعی» و یا «دفاع از میهن» باین مورد قلبی تاریخی و عملاً فریب صاف و ساده مردم عادی و خورده‌بورژوا و عوام‌الناس از طرف برده‌داران تردست می‌بود. بورژوازی امپریالیستی امروزی در جنگ کنونی که برای تحکیم و تشدید بردگی بین برده‌داران در گیر است بخصوص همینطور بوسیله «ایدئولوژی ملی» و مفهوم دفاع میهن ملت‌ها را فریب می‌دهد.

جنگ کنونی جنگی امپریالیستی است

تقریباً همه به امپریالیستی بودن جنگ کنونی اذعان دارند، اما غالباً این مفهوم را تحریف کرده و یا آنرا نسبت به يك طرف استعمال میکنند، یا با تمام اینها این امکان را جا میزنند که گویا جنگ ممکنست جنبه مترقی بورژوازی و آزادیبخش ملی داشته باشد. امپریالیسم عالیترین مرحله تکامل سرمایه‌داریست که فقط در قرن بیستم حاصل گردیده است. سرمایه‌داری در درون دولتهای ملی قدیمی که بدون تاسیس آنها نمیتوانست فنودالیسم

را سرنگون نماید به تنگنا افتاده است. سرمایه داری تا آن درجه
 تمرکز را تکامل داد که رشته‌های کاملی از صنایع را سندیکاها،
 تراست‌ها، اتحادهای سرمایه داران میلیاردی تصاحب کرده‌اند و
 تقریباً تمام کره زمین بشکل مستعمره یا از طریق سردرگم کردن
 ممالک غیر در هزاران تار استثمار مالی بین این «سلاطین سرمایه»
 تقسیم گردیده است. تلاش برای انحصار، برای تصاحب
 سرزمینهای دیگران بمنظور سرمایه گذاری و صدور مواد خام و غیره
 جانشین آزادی بازرگانی و رقابت شده است. سرمایه داری که
 در مبارزه با فئودالیسم آزادکننده^۱ ملتها بود، به سرمایه داری
 امپریالیستی، به عظیمترین ستمگر ملتها مبدل گردید.
 سرمایه داری مترقی، مرتجع شد، و نیروهای مولده را تا آن درجه
 تکامل داد که بشریت یا باید به سوسیالیسم وارد شود یا اینکه
 سالها و حتی دهها سال مبارزه مسلحانه^۲ دول «بزرگ» را بمنظور
 حفاظت مصنوعی سرمایه داری بصورت مستعمرات، انحصارها،
 امتیازات و انواع و اقسام مظالم ملی تحمل کند.

جنگ بین بزرگترین برده داران بمنظور حفظ و تحکیم برده داری

برای توضیح اهمیت امپریالیسم آمار دقیقی درباره^۳ تقسیم
 جهان بوسیله^۴ دول باصطلاح «بزرگ» (یعنی آنهاییکه در
 غارت عظیم موفقیت یافته‌اند) ذکر میکنیم (به صفحه ۴۲ رجوع
 شود).

از اینجا دیده میشود ملی که در سالهای ۱۸۷۱-۱۷۸۹
 غالباً در رأس سایرین بخاطر آزادی مبارزه میکردند، حالا، پس
 از سال ۱۸۷۶، بربنیان سرمایه داری بسیار تکامل یافته و «از
 حد بلوغ گذشته»، به ستمگران و اسارتگران اکثریت جمعیت و
 ملل کره ارض مبدل گردیده‌اند. از سال ۱۸۷۶ تا سال ۱۹۱۴
 شش دولت «بزرگ» ۲۵ میلیون کیلومتر مربع یعنی سرزمینهایی
 $2\frac{1}{2}$ بار بزرگتر از اروپا را غارت کرده‌اند؛ شش دولت پیش

تقسیم جهان بوسیلهٔ «دول بزرگ» برده‌داری:

مجموعاً		دول مستعمره‌دار		مستعمرات				دول «بزرگ»
		۱۹۱۴		۱۹۱۴		۱۸۷۶		
جمعیت بمیلیون نفر	مساحت بمیلیون کیلومتر مربع	جمعیت بمیلیون نفر	مساحت بمیلیون کیلومتر مربع	جمعیت بمیلیون نفر	مساحت بمیلیون کیلومتر مربع	جمعیت بمیلیون نفر	مساحت به میلیون کیلومتر مربع	
۴۴۰٫۰	۳۳٫۸	۴۶٫۵	۰٫۳	۳۹۳٫۵	۳۳٫۵	۲۵۱٫۹	۲۲٫۵	انگلستان
۱۶۹٫۴	۲۲٫۸	۱۳۶٫۲	۵٫۴	۳۳٫۲	۱۷٫۴	۱۵٫۹	۱۷٫۰	روسیه
۹۵٫۱	۱۱٫۱	۳۹٫۶	۰٫۵	۵۵٫۵	۱۰٫۶	۶٫۰	۰٫۹	فرانسه
۷۷٫۲	۳٫۴	۶۴٫۹	۰٫۵	۱۲٫۳	۲٫۹	—	—	آلمان
۷۲٫۲	۰٫۷	۵۳٫۰	۰٫۴	۱۹٫۲	۰٫۳	—	—	ژاپون
۱۰۶٫۷	۹٫۷	۹۷٫۰	۹٫۴	۹٫۷	۰٫۳	—	—	ایالات متحده آمریکا شمالی
۹۶۰٫۶	۸۱٫۵	۴۳۷٫۲	۱۶٫۵	۵۲۳٫۴	۶۵٫۰	۲۷۳٫۸	۴۰٫۴	شش دولت «بزرگ»
۴۵٫۳	۹٫۹			۴۵٫۳	۹٫۹	مستعمرات متعلق به دولتهای غیر بزرگ (بلژیک، هلند و سایر دولتها)		
۳۶۱٫۲	۱۴٫۵					سه کشور «نیمه مستعمر» (ترکیه، چین و ایران)		
۱۳۶۷٫۱	۱۰۵٫۹					جمعاً		
۲۸۹٫۹	۲۸٫۰					سایر دولتها و کشورها		
۱۶۵۷٫۰	۱۳۳٫۹					سراسر کره زمین (بدون مناطق قطبی)		

از نیم میلیارد (۵۲۳ میلیون) نفر را در مستعمرات برده و اسیر کرده‌اند. بهر چهار نفر از ساکنین دول «بزرگ» پنج نفر از ساکنان مستعمرات «آنها» می‌رسد. و همه میدانند که مستعمرات را بزور شمشیر و آتش فتح کرده‌اند و با اهالی مستعمرات وحشیانه رفتار میکنند و با هزاران وسیله آنها را استثمار مینمایند (از طریق صدور سرمایه، امتیازات و غیره، فریب در موقع فروش کالاها، بتبعیت از مقامات حکومتی ملت «حاکم» درآوردن و امثال و نظائر اینها). بورژوازی انگلیس و فرانسه مردم را فریب داده و می‌گوید بخاطر آزادی ملل و بلژیک می‌جنگد؛ اما در واقع بخاطر حفظ مستعمراتی می‌جنگد که بیحد و حساب یغما کرده است. امپریالیستهای آلمانی فوراً بلژیک و سایر ممالک را آزاد می‌کردند هرگاه انگلیسها و فرانسویها مستعمرات خود را «خداپسندانه» با آنها تقسیم مینمودند. خودویژگی وضع عبارت از اینست که در این جنگ سرنوشت مستعمرات با جنگ در قاره تعیین میگردد. از نقطه نظر عدالت بورژوازی و آزادی ملی (یا حق بقاء ملت) آلمان مسلماً در برابر انگلیس و فرانسه محق است زیرا از لحاظ مستعمرات «مغبون» شده و دشمنانش بملتهای فوق‌العاده بیشتری ظلم میکنند، و در کشور متحد آلمان، در اتریش، اسلاوهای مظلوم مسلماً از آزادی بمراتب بیشتری استفاده میکنند تا در روسیه تزاری که حقیقتاً «زندان ملتها» است. اما خود آلمان نه برای آزاد کردن بلکه برای ستمگری بملتها می‌جنگد. وظیفه سوسیالیستها نیست که به راهزن جوانتر و نیرومندتری (آلمان) کمک کنند، تا راهزنان پیرتر و سیرتر را غارت نماید. سوسیالیستها میبایست از مبارزه بین راهزنان استفاده کنند تا همه آنها را سرنگون نمایند. باینمنظور سوسیالیستها باید قبل از هرچیز حقیقت را ب مردم بگویند، بویژه اینکه این جنگ از سه جهت جنگ برده‌داران برای تحکیم بردگیست. این جنگ اولاً برای تحکیم بردگی مستعمراتست از طریق تقسیم «عادلانه» تر و استثمار «یکدست» تر بعدی آنها؛ ثانیاً برای تحکیم ظلم و تعدی نسبت بملتهای غیر در داخل خود

دولتهای «بزرگست»، زیرا هم اتریش و هم روسیه (روسیه
بمراتب بدتر و بیشتر از اتریش) فقط با این ظلم سرپا
ایستاده‌اند و بوسیله جنگ آنها تشدید میکنند؛ ثالثاً، برای
تحکیم و تطویل بردگی مزدوریست، زیرا پرولتاریا به تفرق دچار
گردیده و تحت فشار واقعست، و سرمایه داران از جنگ سود برده
و ثروتمند میشوند و به آتش اوهام و اباطیل ملی دامن زده و
ارتجاع را تقویت میکنند و ارتجاع در تمام کشورها، حتی در
آزادترین کشورها و جمهوریها سر بلند کرده است.

«جنگ ادامه سیاست با وسائل دیگر (بخصوص جبری) است»

این جمله معروف به یکی از ژرف‌اندیش‌ترین نویسندگان
مسائل نظامی، به کلاوزیتس تعلق دارد. مارکسیستها همیشه
بحق این بیان را شالوده تئوریک نظرات نسبت به اهمیت هر
یک از جنگها میدانستند. مارکس و انگلس همیشه بخصوص از این
نقطه نظر به جنگهای گوناگون نگاه میکردند.

این نظریه را با جنگ کنونی تطبیق کنید. شما میبینید که
دولتها و طبقات حاکمه هم انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا
و اتریش و روسیه در ظرف دهها سال، تقریباً نیم قرن، سیاست
غارت مستعمرات، اجحاف و ظلم به ملل غیر، سرکوبی جنبش
کارگری را اجرا میکردند. در جنگ کنونی چنین سیاستی، بویژه
چنین سیاستی تعقیب میشود. منجمله هم در اتریش و هم در
روسیه، سیاست چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ عبارت
از اسارت ملتهاست، نه آزادی آنها. برعکس ما در چین و ایران
و هند و سایر کشورهای وابسته طی دهها سال اخیر سیاست
بیداری برای حیات ملی دهها و صدها میلیون نفر، آزادی آنها از
اسارت دول «بزرگ» ارتجاعی را مشاهده مینمائیم. جنگ بر چنین
زمینه‌ای تاریخی اکنون نیز میتواند جنگ مترقی بورژوازی و
آزادیبخش ملی باشد.

کافیست از نقطه نظر ادامه سیاست دول «بزرگ» و طبقات

اساسی داخل آنها، به جنگ کنونی بنگریم، تا اینکه بلافاصله جنبه ضدتاریخی و کذب و سالوسی فاحش این عقیده که گویا میتوان در جنگ کنونی ایده «دفاع از میهن» را تبرئه نمود مشهود گردد.

نمونه^۲ بلژیک

سوسیال شوینیستهای اتفاق سه گانه (۴۹) (حالا چهارگانه) دوست دارند بیش از هر چیز به نمونه^۲ بلژیک استناد نمایند (در روسیه پلخانوف و شرکاء). اما این نمونه علیه آنهاست. همانطور که همیشه و در همه جا دول محارب عمل میکردند و در صورت لزوم تمام قراردادهای و تعهدات را پایمال سینمودند، امپریالیستهای آلمانی بیشرمانه بیطرفی بلژیک را نقض کردند. فرض کنیم که کلیه دول ذینفع در مراعات قراردادهای بین المللی به آلمان اعلان جنگ داده و آزادی بلژیک و پرداخت غرامت به آن کشور را خواستار شدند. در اینصورت البته سوسیالیستها با دشمنان آلمان همفکر و همدل میبودند. اما اتفاقاً موضوع اینست که «اتحاد سه گانه (و چهارگانه)» بخاطر بلژیک نمیجنگد؛ این مطلب بوضوح معلومست و فقط مزوران آنرا پنهان میکنند. انگلستان مستعمرات آلمان و ترکیه را غارت میکند، روسیه گالیسی و ترکیه را، فرانسه میخواهد الزاس و لرن و حتی ساحل چپ رود رن را بدست بیاورد؛ با ایتالیا قراردادی برای تقسیم غنائم (آلبانی، آسیای صغیر) بسته شده؛ با بلغارستان و رومانی نیز برای تقسیم غنیمت چانه میزنند. در زمینه^۲ جنگ کنونی دول کنونی نمیتوان به آزادی بلژیک کمک کرد، مگر از راه کمک به اختناق ترکیه و یا اتریش و سایرین! «دفاع از میهن» در اینجا چه موضوعی دارد؟؟ خصوصیت جنگ امپریالیستی، جنگ بین دولتهای ارتجاعی بورژوازی که از لحاظ تاریخی دوره^۲ خود را سپری کرده اند، در همینست. هر کسی شرکت در این جنگ را تبرئه میکند، ظلم و اجحاف امپریالیستی به ملت‌ها را ابدی

میسازد. هر کسی تبلیغ میکند که از دشواریهای کنونی دولتها برای مبارزه در راه انقلاب اجتماعی استفاده شود، از آزادی حقیقی واقعاً تمام ملتها، که فقط در دوران سوسیالیسم امکان پذیر است، دفاع میکند.

در ژوئیه - اوت سال ۱۹۱۵
نوشته شده است.

در ماه اوت ۱۹۱۵ بصورت جزوه
از طرف هیئت تحریریه
روزنامه «سوسیال دموکرات»
در ژنو منتشر گردید.

لنین، کلیات
آثار، چاپ پنجم
روسی، جلد ۲۶،
صص ۳۱۸-۳۱۱

در باره کاریکاتور هار کسپیسیم و در باره «اکونومیسم» اهپریالیستی»

۶- بقیه مسائلی سیاسی که پ. کیفسکی مطرح و تحریف نموده است

ما در تزه‌های خود اظهار داشتیم که آزادی مستعمرات جز حق تعیین سرنوشت بدست خود ملتها چیز دیگری نیست. اروپاییها غالباً فراموش میکنند که خلقهای مستعمرات فیث ملت‌هایی هستند، اما تحمل چنین «فراموشکاری» یعنی تحمل شوینیسیم. پ. کیفسکی «اعتراض میکند»:

در مستعمرات نوع خالص «پرولتاریا بمعنی خاص این کلمه وجود ندارد» (انتهای بند ج در فصل ۲). «در اینصورت «حق تعیین سرنوشت» را برای چه کسی پیش بکشیم؟ برای بورژوازی مستعمراتی؟ برای فلاحین؟ برای دهقانان؟ البته نه. نظر سوسیالیستها (تکیه روی کلمه از پ. کیفسکی است) ابلهانه است که برای مستعمرات شعار حق تعیین سرنوشت پیش کشیده شود، زیرا بطور کلی پیش کشیدن شعارهای حزب کارگر برای کشورهای که «در آنجا کارگرانی وجود ندارد ابلهانه است».

خشم پ. کیفسکی که نظریه ما را «ابلهانه» اعلام نموده هر چقدر هم وحشتناک باشد، معهذا ما بخود جرات داده و محترمانه باو تذکر میدهیم که دلایلش اشتباهست. فقط «اکونومیستها» (۵۰) که خاطره‌ای اندوهبار بجا گذاشتند، فکر میکردند که: «شعارهای حزب کارگر» فقط برای کارگران پیش کشیده

میشوند* نه، این شعارها برای تمام جمعیت زحمتکش، برای تمام مردم پیش کشیده میشوند. ما در بخش دموکراتیک برنامه خود - که پ. کیفسکی «مطلقاً» درباره اهمیت آن نیاندیشیده است - ما بخصوص به تمام مردم رجوع میکنیم و باینجهت در این بخش برنامه از «مردم» صحبت میکنیم**.

ما ۱۰۰۰ میلیون از جمعیت زمین را جزو خلقهای مستعمره و نیمه مستعمره محسوب کردیم و پ. کیفسکی بخود زحمت نداد این اظهار کاملاً منجز ما را تکذیب کند. از این ۱۰۰۰ میلیون بیش از ۷۰۰ میلیون (چین، هند، ایران، مصر) به ممالکی تعلق دارند که در آنجا کارگر هست. اما حتی برای آن ممالک مستعمراتی که در آنجا کارگر نیست و فقط برده دار و برده و نظائر آن هست، پیش کشیدن «حق تعیین سرنوشت» برای هر مارکسیستی نه فقط ابلهانه نیست، بلکه واجب است. احتمالاً وقتی پ. کیفسکی کمی فکر کند این نکته را میفهمد و همچنین خواهد فهمید که «حق تعیین سرنوشت» همیشه «برای» دو ملت ستمکش و ستمگر پیش کشیده میشود.

«اعتراض» دیگر پ. کیفسکی:

«باینجهت ما در مورد مستعمرات به شعار منفی، یعنی به درخواستی که سوسیالیستها از دولتهای خود دارند - «از مستعمرات بیرون بروید!» - اکتفا میکنیم. این درخواست که در شرایط سرمایه داری قابل تحقق نیست

* به پ. کیفسکی توصیه میکنیم قلمپردازیهای سالهای ۱۹۰۱-۱۸۹۹ آ. مارتینوف و شرکاء را بخواند. او بسیاری از استنادهای «خود» را در آنجا خواهد یافت.

** برخی از مخالفین عجیب «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» باین بهانه علیه ما اعتراض میکنند که «ملتها» به طبقات تقسیم شده اند! معمولاً ما به این مارکسیستهای کاریکاتوری تذکر میدهیم که در بخش دموکراتیک برنامه ما از «حکومت مطلقه مردم» صحبت میشود.

مبارزه علیه امپریالیسم را تند و تیز میکنند، ولی با پیشرفت تضادی ندارد، زیرا جامعه^۱ سوسیالیستی بطور کلی مالک مستعمرات نخواهد بود».

عدم استعداد و یا عدم تمایل این نویسنده که لااقل کمی پیرامون مضمون تئوریک شعارهای سیاسی تفکر کند واقعاً شگفت‌انگیز است! مگر واقعاً از اینکه بجای اصطلاح سیاسی دقیق تئوریک جمله‌ای تبلیغاتی استعمال کنیم موضوع تغییر میکند؟ گفتن «از مستعمرات بیرون بروید» بخصوص یعنی از تجزیه و تحلیل تئوریک بزیر سایه^۲ جمله‌ای تبلیغاتی پنهان شویم! هر یک از مبلغین حزب ما وقتی صحبت از اوکراین و لهستان و فنلاند و غیره پیش می‌آورد حق دارد به تزاریسیم («دولت خودی») بگوید: «از فنلاند و غیره، بیرون بروید»، اما مبلغ هوشمند می‌فهمد که فقط برای «تند و تیز کردن» نمیتوان نه شعارهای مثبت و نه شعارهای منفی پیش کشید. فقط افرادی نظیر آلکسینسکی (۵۱) میتوانند اصرار بورزند که شعار «منفی» «از دوام سیاه بیرون بروید» را میتوان یا کوشش برای «تندرتیز کردن» مبارزه علیه شری معلوم توجیه کرد.

تند و تیز کردن مبارزه جمله^۳ توخالی سوپروکتیویست‌ها نیست که فراموش میکنند که مارکسیسم برای توجیه هر گونه شعاری تجزیه و تحلیل دقیق، هم واقعیت اقتصادی، هم اوضاع و احوال سیاسی، و هم اهمیت سیاسی این شعار را طلب مینماید. حقنه کردن این مطلب مناسب نیست ولی وقتی انسان را باینکار مجبور میکنند چه میتوان کرد؟

مباحثه‌ای تئوریک درباره^۴ مسئله‌ای تئوریک را با جارجونجال تبلیغاتی قطع کردن - ما با این شیوه^۵ آلکسینسکی مانوس شده‌ایم ولی شیوه^۶ بدیست. مضمون سیاسی و اقتصادی شعار «از مستعمرات بیرون بروید» یکی و فقط یکیست: آزادی جدایی برای ملت‌های مستعمره، آزادی تاسیس دولتهای مجزا! هرگاه چنانچه پ. کیفسکی فکر میکند قوانین کلی امپریالیسم مانع حق

تعیین سرنوشت ملت‌هاست و آنرا به تخیل و توهم و نظائر و امثال آن مبدل میکند، پس چگونه میتوان بدون تفکر از این قوانین کلی برای اکثریت ملل جهان استثنائی مقرر کرد؟ واضحست که «تئوری» پ. کیفسکی کاریکاتوری از تئوریست. تولید کالائی و سرمایه داری، رشته‌های ارتباط سرمایه مالی، در اکثریت عظیم کشورهای مستعمره وجود دارند. چگونه میتوان حکومتها و دولتهای ممالک امپریالیستی را به «خروج از مستعمرات» خواند، هرگاه از نقطه نظر تولید کالائی، سرمایه داری و امپریالیسم این درخواست «غیرعلمی» که بوسیله خود لنچ، کونوف (۵۲) و دیگران «مردود شده»، «تخیلی» است؟

در قضاوت‌های این نویسنده اثری از فکر نیست!

در اینبار که «عملی نبودن» آزادی مستعمرات فقط بمعنی: «بدون يك سلسله انقلاب غیر عملیست» نویسنده حتی فکر نکرده است. او در اینبار که بمناسبت انقلاب سوسیالیستی در اروپا، آزادی مستعمرات عملیست فکر نکرده است. در اینبار که «جامعه سوسیالیستی» نه فقط مستعمرات، بلکه ملل ستمکش را نیز بطور کلی «بمالکیت خود در نخواهد آورد» فکر نکرده است. در اینبار که نه از لحاظ سیاسی و نه از لحاظ اقتصادی بین «تملك» لهستان یا ترکستان از طرف روسیه، در مسئله مورد بحث ما فرقی نیست او فکر نکرده است. در اینبار که میل «جامعه سوسیالیستی» به «خروج از مستعمرات» فقط بمعنی آنست که به آنها حق بدهد آزادانه جدا شوند، مطلقاً بمعنی آن نیست که به آنها توصیه کند جدا بشوند، فکر نکرده است. پ. کیفسکی بمناسبت تمایزی که بین مسئله حق جدائی با مسئله توصیه بجداشدن گذاشتیم ناسزا گفته و ما را «شعبده باز» نامیده و برای اینکه این نظریه را در برابر کارگران «علماً مستدل کند» مینویسد:

«وقتی کارگری از مبلغ بپرسد پرولتار باید در مورد مسئله ساموستیونسست (یعنی استقلال سیاسی اوکرائین)

چه نظری داشته باشد و در جواب می‌شنود: سوسیالیستها برای بدست آوردن حق جدائی میکوشند و علیه جدائی تبلیغ میکنند، چه فکر میکنند؟»

من فکر میکنم که میتوانم به این سؤال پاسخی دقیق بدهم. بخصوص چنین پاسخی: من معتقدم که هر کارگر هوشمندی فکر میکند که پ. کیفسکی فکر کردن را بلد نیست.

هر کارگر هوشمندی «فکر میکند»: آخر همین پ. کیفسکی بما کارگران میاموزد که فریاد بکشیم: «از مستعمرات بیرون بروید». یعنی ما کارگران ولیکاروس باید از دولت خود بخواهیم که از مغولستان و ترکستان و ایران بیرون برود، - کارگران انگلیسی باید بخواهند که دولت انگلیس از مصر و هند و ایران و سایر نقاط بیرون برود. اما مگر این خواست باین معنیست که ما پرولتارها، میخواستیم از کارگران و فلاحان مصر، از کارگران و دهقانان مغولستان و ترکستان و هندوستان جدا شویم؟ مگر این به آن معنیست که ما به توده‌های زحمتکش مستعمرات توصیه کرده‌ایم که از پرولتاریای آگاه اروپائی «جدا بشوند»؟ مطلقاً چنین نیست. ما همیشه طرفدار صمیمانه‌ترین نزدیکی و همبستگی کارگران آگاه کشورهای پیشرو با کارگران، دهقانان، بردگان تمام کشورهای مظلوم بوده و خواهیم بود. ما همیشه به طبقات مظلوم تمام کشورهای مظلوم، منجمله مستعمرات، توصیه کرده‌ایم و همیشه توصیه خواهیم کرد که از ما جدا نشوند، بلکه هرچه ممکنست صمیمانه‌تر با ما نزدیک و متحد گردند.

هرگاه ما از دولتهای خود طلب میکنیم که از مستعمرات گورشانرا گم کنند - یعنی چنانچه نه با جاروچنجال تبلیغاتی، بلکه با بیان دقیق سیاسی اظهار کنیم - می‌خواهیم که دولت آزادی کامل برای جدا شدن، حق واقعی برای تعیین سرنوشت خود به آنان واگذارد - هرگاه ما بمجرد آنکه بحکومت رسیدیم خودمان حتماً این حق را عملی می‌سازیم و این آزادی را میدهیم، پس ما اینرا از دولت کنونی می‌خواهیم و خودمان وقتی دولت

شدیم اینرا عملی میکنیم، مطلقاً نه برای «توصیه» به جدا شدن است، بلکه برعکس برای تسهیل و تسریع نزدیکی دموکراتیک و آمیزش ملتهاست. ما تمام مساعی را بکار میبریم تا با مغولها و ایرانیها و هندیها و مصریها نزدیک و متحد شویم، ما انجام اینکار را دین و مصلحت خود میدانیم، زیرا در غیر اینصورت سوسیالیسم در اروپا ناپایدار خواهد بود. ما میکوشیم به این ملتها که از ما عقبافتاده تر و مظلوم ترند بنابه گفته ی بسیار شیوای سوسیال دموکراتهای لهستان «کمک فرهنگی بی شایبه» بدهیم، یعنی به آنها کمک کنیم که به استعمال ماشین، به تسهیل کار، به دموکراسی، به سوسیالیسم برسند.

هر گاه ما برای مغولها، ایرانیها، مصریها و بدون استثناء برای تمام ملل مظلوم و ناقص الحقوق آزادی جدا شدن میطلبیم، مطلقاً از آنجهت نیست که ما طرفدار جدائی آنها هستیم، بلکه فقط بدانجهت است که ما طرفدار نزدیکی و اتحاد آزادانه و داوطلبانه هستیم نه اجباری. فقط باین دلیل!

و از این لحاظ یگانه فرقی که ما بین دهقان و کارگر مغول و یا مصری و لهستانی یا فنلاندی میبینیم در آنست که آخریها مردمی پیشرفته تر، از جنبه سیاسی مجربتر از ولیکاروسها، از جنبه اقتصادی و غیره آماده ترند و باینجهت آنها احتمالاً ملل خود را که اکنون از ولیکاروسها بخاطر نقش جلادی که آنان ایفا میکنند بحق متنفرند، بسیار زود قانع خواهند کرد که کارگران سوسیالیستی و روسیه سوسیالیستی را مشمول این نفرت ساختن عاقلانه نیست، و محاسبه اقتصادی و همچنین غریزه و آگاهی انترناسیونالیسم و دموکراتیسم، نزدیکی و اتحاد هر چه زودتر تمام ملتها را در جامعه سوسیالیستی ایجاب مینماید. از آنجا که لهستانیها و فنلاندیها مردمی واجد فرهنگی عالی هستند با احتمال بسیار قوی بسیار زود به صحت این قضاوت یقین خواهند کرد و پس از پیروزی سوسیالیسم جدائی لهستان و فنلاند فقط برای مدت بسیار کوتاهی ممکنست روی بدهد. فلاحان عرب، مغولان و ایرانیان که بی اندازه کم فرهنگترند ممکنست برای

مدت درازتری جدا شوند، ولی همانطور که گفته شد، ما خواهیم کوشید با کمک فرهنگی بی شایبه این مدت را کوتاهتر کنیم. در رابطه* ما با لهستانیها و مغولها هیچگونه تفاوت دیگری نیست و نمیتواند باشد. هیچگونه «تضادی» بین تبلیغ آزادی جدائی ملتها و عزم راسخ ما در عملی ساختن این آزادی، وقتی ما دولت شدیم - و بین تبلیغ نزدیکی و اتحاد ملتها - نیست و نمیتواند باشد. اینست آنچه که بعقیده ما هر کارگر هوشمند، هر سوسیالیست واقعی، هر انترناسیونالیست واقعی درباره* بحث ما با پ. کیفسکی «فکر میکند».*

اما در روسیه؟ اتفاقاً خصوصیت روسیه در آنست که فرق بین «مستعمرات» «ما» و ملتهای مظلوم «ما» غیر واضح، غیر معین و غیر حیاتیست!

هر اندازه فراموش کردن این خصوصیت روسیه برای فرضاً نویسندهی مارکسیست آلمانی قابل عفو باشد بهمان اندازه برای پ. کیفسکی غیر قابل عفو است. برای سوسیالیست روسی که میخواهد نه تنها تکرار، بلکه فکر کند باید واضح باشد که تلاش برای گذاشتن تمایزی جدی بین ملل مظلوم و مستعمرات در روسیه بخصوص ابلهانه است.

در سراسر مقاله* پ. کیفسکی حیرت اساسی او همچون خط برجسته ای نمودارست: وقتی تمام پیشرفت و تکامل به آمیزش

* - ظاهراً پ. کیفسکی بدنبال برخی مارکسیستهای آلمانی و هلندی شعار «از مستعمرات بیرون بروید» را صاف و ساده تکرار نموده و نه تنها به مضمون تئوریک و اهمیت این شعار، بلکه به خصوصیت مشخص روسیه نیز نیاندیشیده است. وقتی مارکسیست هلندی یا آلمانی به شعار «از مستعمرات بیرون بروید» اکتفا میکند، او را میتوان - تا حدود معینی - معذور داشت، زیرا اولاً برای اکثریت ممالک اروپای غربی مورد تیبیک ظلم ملتها همانا ظلم مستعمراتیست، وثانیاً در کشورهای اروپای غربی مفهوم «مستعمرات» بخصوص واضح و آشکار و حیاتیست.

ملتها منجر میگردد به چه مناسبت آزادی **جدائی** ملتها را تبلیغ و - وقتی بحکومت رسیدیم - آنها عملی نمائیم؟ ما پاسخ میدهیم: بهمان مناسبت که ما دیکتاتوری پرولتاریا را تبلیغ میکنیم و هر وقت بحکومت رسیدیم آنها عملی میسازیم، هرچند تمام پیشرفت و تکامل به نابودی تسلط جبری يك بخش از جامعه بر بخش دیگر آن منجر میگردد. دیکتاتوری تسلط بخشی از جامعه بر تمام جامعه است و ضمناً تسلطیست که مستقیماً بر زور و جبر استوارست. دیکتاتوری پرولتاریا، یگانه طبقه ای که تا آخر انقلابیست، برای واژگون ساختن بورژوازی و دفع تلاشهای ضد انقلابی آن ضروریست. مسئله^۱ دیکتاتوری پرولتاریا دارای چنان اهمیت است که هر کس آنها نفی کند و یا فقط در گفتار به آن اذعان داشته باشد نمیتواند عضو حزب سوسیال دموکرات باشد. اما اینرا نمیتوان نفی کرد که در موارد علیحده ای، بصورت استثنا، مثلاً در کشور کوچکی، پس از آنکه همسایه^۲ بزرگ آن انقلاب اجتماعی را انجام داد، چنانچه بورژوازی به بیهوده بودن مقاومت یقین حاصل کند و حفظ جان خود را مرجح بشمارد، ممکنست با صلح و صفا از حکومت دست بردارد. البته بمراتب بیشتر احتمال میرود که در کشورهای کوچک هم سوسیالیسم بدون جنگ داخلی تحقق نیابد، و باینجهت **یگانه** برنامه^۳ سوسیال دموکراسی بین المللی باید قبول چنین جنگی باشد، هر چند در ایدآل ما برای اعمال قوه قهریه نسبت بمردم جانی نیست. این مطلب - *mutatis mutandis* (با تغییرات لازمه) در مورد ملتها هم مصداق دارد. ما طرفدار آمیزش آنها هستیم، اما امروز بدون آزادی جدا شدن نمیتوان از وحدت اجباری و الحاق جبری به اتحاد داوطلبانه رسید. ما به اولویت عامل اقتصادی اذعان داریم - و کاملاً بحق - اما تفسیر آن بشیوه^۴ پ. کیفسکی بمعنی آنست که به کاریکاتور

مارکسیسم دچار شویم. در امپریالیسم کنونی حتی تراستها، حتی بانکها که در دوران سرمایه داری تکامل یافته بیک اندازه ضروری هستند، در شکل معین خود در کشورهای مختلف یکسان نیستند. اشکال سیاسی نیز در ممالک پیشرو امپریالیستی - آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان - با وجود آنکه در اصل همجنسند بطریق اولی یکسان نیستند. در راهیکه بشریت از امپریالیسم کنونی به انقلاب سوسیالیستی فردا خواهد پیمود نیز چنین ناهمگونی‌هایی ظاهر خواهد شد. تمام ملتها به سوسیالیسم خواهند آمد، این امر ناگزیر است، ولی همه آنها کاملاً یکسان به سوسیالیسم نخواهند آمد، هر ملتی در این یا آن شکل دموکراسی، در این یا آن نوع دیکتاتوری پرولتاریا، در این یا آن آهنگ دگرگونی‌های سوسیالیستی جهات مختلف زندگانی اجتماعی، خودویژگی‌هایی وارد خواهد ساخت. از نظر تئوریک بینواتر و از نظر پراتیک خنده‌آورتر از این چیزی نیست که «بنام ماتریالیسم تاریخی» آینده را در این مورد برای خود با رنگی یکنواخت و خاکستری ترسیم کنیم: این منظره حداکثر چیزی نظیر قلمکاری‌های زشت سوزدال (۵۳) خواهد بود. و حتی اگر واقعیت نشان میداد که تا نخستین پیروزی پرولتاریای سوسیالیستی فقط ۱/۵۰۰ از ملل مظلوم کنونی آزاد و جدا میشود که تا آخرین پیروزی پرولتاریای سوسیالیستی در روی زمین (یعنی هنگام تحولات انقلاب سوسیالیستی که دیگر آغاز گردیده) باز هم فقط ۱/۵۰۰ ملل مظلوم جدا میشود و آنها برای کوتاهترین مدتها - حتی در اینصورت هم ما از نظر تئوریک و پراتیک سیاسی محق میبودیم، که به کارگران توصیه کنیم تا آن سوسیالیستهای ملل ستمگر را که آزادی جدائی برای تمام ملتهای مظلوم را قبول نداشته و آنها را تبلیغ نمیکنند، دیگر امروز به آستانه احزاب سوسیال دموکرات خود راه ندهند. زیرا ما در واقع نمیدانیم و نمیتوانیم بدانیم که حق جدائی در عمل برای چه عده از ملل مظلوم لازم خواهد شد تا سهم خود را در گوناگونی اشکال دموکراسی و

اشکال گذر به سوسیالیسم ادا نمایند. اما این را که حالا نفی آزادی جدائی، کذب تنوریک بیپایان و خدمت عملی به شوینیستهای ملت ظالم است ما میدانیم و هر روز احساس میکنیم.

لنین، کلیات آثار،
چاپ پنجم روسی،
جلد ۳۰، صص
۱۱۶ - ۱۲۳

در ماه اوت - اکتبر ۱۹۱۶
نوشته شده است. برای اولین
بار در مجله «زویزدا»،
شماره ۱ و ۲، سال ۱۹۲۴
یچاپ رسید.
امضا: و. لنین